



— :

نویسندگان مقاله ارزشمند «  
باورند که با طرح سازه «توسعه انسانی» کاستی‌های نظریه‌های پیشین را در خصوص تبیین رابطه  
توسعه اقتصادی-اجتماعی و استقرار دموکراسی مؤثر، رفع و اعتبار تجربی این سازه را با  
بهره‌گیری از داده‌های پیمایش‌های جهانی به اثبات رسانده‌اند. این سازه از  
تشکیل یافته است: افراد از طریق توسعه اقتصادی-اجتماعی،  
، و . از خلال توضیحات مقاله در مورد  
مؤلفه‌های «توسعه انسانی» گزاره‌های ذیل قابل استخراجند:

۱- توسعه اقتصادی- اجتماعی امکانات و منابع مادی در دسترس آحاد جامعه را افزایش  
می‌دهد.

۲- افزایش امکانات، حیطه انتخاب فردی را در عرصه زندگی می‌گسترده.

۳- گسترش قلمرو انتخاب فردی به تغییر در نظام ارزشی آحاد جامعه (از

---

<sup>1</sup> منبع مقاله حاضر، به شرح زیر است:

Chris Welzel, Ronald Inglehart and Hans-Dieter Klingemann, *“Human Development as a Theory of Social Change: A Cross-Cultural Perspective”*, <http://wvs.isr.umich.edu/papers>.

- Chris Welzel School of Humanities and Social Sciences International University Bremen (IUB)

- Ronald Inglehart Institute for Social Research (ISR) University of Michigan

Hans-Dieter Klingemann Department “Institutions and Social Change” Social Science Research Center  
Berlin (WZB)

به

(می انجامد.

۴- این گسترش قلمرو همچنین بهزیستی ذهنی (Subjective wellbeing) و رضایت از زندگی را به ارمغان می آورد.

۵- نظام ارزشی مبتنی بر ابراز وجود، اخلاق مدارا و احترام به ابراز وجود دیگران را نتیجه می دهد.

۶- همچنین این نظام ارزشی، موجب می شود که افراد در حوزه سیاست، از طریق نظارت و کنترل بر عملکرد نخبگان سیاسی، مداخلات مخمل نخبگان را نسبت به استقلال عملشان در عرصه زندگی به حد اقل برسانند.

۷- این نظارت خودانگیخته، شفافیت در عمل نخبگان را موجب می شود.

۸- شفافیت رفتار و سلامت نخبگان، در صورت وجود نهادها و قواعد قانونی دموکراتیک، استقرار دموکراسی مؤثر (Effective democracy) را به دنبال می آورد.

نویسندگان مدعی اند که با این بیان، مکانیسم تأثیرگذاری علی توسعه و وفور امکانات مادی بر تکوین دموکراسی مؤثر (نه دموکراسی صوری) را توضیح داده اند و پیمایش های جهانی، تا حد زیادی جهان شمول بودن این فرایند را مدلل می سازند.

ولی باید توجه داشت که مکانیسم علی بیان شده، آنجا که وارد حیطه نظام ارزشی می شود رنگ و بوی فرهنگ خاصی را به خود می گیرد. به عبارت دیگر، اگر مقصود، توصیف فرایندی است که در کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه رخ داده یا در حال رخ دادن است قابل پذیرش است؛ ولی اگر مقصود فراروی از توصیف به تجویز و بیان این نکته باشد که برای نیل به حد اکثر سلامت در یک رژیم سیاسی، باید در نظام ارزشی جامعه تحول (از نوع مورد نظر نویسندگان مقاله) پدید آید و آن نیز صرفاً از طریق وفور مادی در جامعه ممکن است، جای تردید و سؤال است. چون دموکراسی با چنین شالوده ای، بر پایه حساسیت افراد جامعه نسبت به حقوق و آزادی های فردی خویش استوار است؛ این معنا از جای جای مقاله و نیز از گویه های پرسشنامه ها در «پیمایش های ارزش های جهانی» به راحتی قابل فهم است. به همین دلیل است که این نظام ارزشی مبتنی بر فردگرایی، متضاد با دینداری تلقی می شود؛ بدین معنا که (چنانکه در فرازی از مقاله نیز تصریح شده است) در جوامعی که سطح دینداری بالا است، ارزش های ناظر به ابراز

وجود در سطح پایینی قرا خواهند داشت، بهزیستی ذهنی و در نتیجه رضایت از زندگی اندک خواهد بود!!! و لابد طبعاً باید گفت در این جوامع، فساد نخبگان در سطحی بالا و سلامت نخبگان در سطحی پایین خواهد بود، چرا که مردم این جوامع از نظام ارزشی مناسبی برخوردار نیستند تا خودانگیخته در سیاست مداخله و نسبت به رفتار نخبگان حساسیت به خرج دهند. به تعبیر دیگر، از دیدگاه نویسندگان مقاله، دینداری قوی با فعال‌گرایی در عرصه سیاست و اجتماع قابل جمع نیست و مآلاً با رژیم‌های استبدادی یا (حد اکثر) با دموکراسی‌های صوری سازگار است و تنها راه ایجاد جامعه‌ای مطلوب از نظر سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، توسعه اقتصادی- اجتماعی و تکوین و گسترش فرهنگ فردگرایانه در جامعه است. روشن است که این دیدگاه بر تعریف و نگاه خاصی در باب دین استوار است و مبانی فردگرایانه آن نیز قابل نقد است.<sup>۲</sup>

این مقاله نشان می‌دهد که توسعه اجتماعی- اقتصادی، تغییر فرهنگی و گذار به دموکراسی، منظومه منسجمی را پدید می‌آورند که بر تغییر اجتماعی دلالت دارد (منظومه‌ای که در نظریه مدرن‌سازی [نوسازی] به خوبی توضیح داده نشده است). ما اسم این منظومه را «توسعه انسانی»<sup>۳</sup> می‌گذاریم و می‌گوییم که سه مؤلفه آن از درون‌مایه‌ای مشترک برخوردارند که همانا گسترش حیطه انتخاب انسان است. توسعه اجتماعی- اقتصادی گزینه‌های مردم را با تأمین

<sup>۴</sup> گسترش می‌دهد. تغییر فرهنگی تأکید بیشتری را بر  
<sup>۵</sup> بر می‌انگیزد؛ این ارزش‌ها مردم را به سمتی راهنمایی می‌کند که به داشتن انتخاب مستقل در جامعه اولویت بیشتری ببخشند؛ و گذار به دموکراسی به مردم امکان می‌دهد تا از طریق تحصیل روز افزون <sup>۶</sup>، تضمین‌های قانونی برای انتخاب انسانی حوزه سیاست به دست آورند. تحلیل «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی»<sup>۷</sup>، نشان می‌دهد:

<sup>۲</sup>- مترجم

<sup>۳</sup> Human Development.

<sup>۴</sup> individual resources.

<sup>۵</sup> self-expression values.

<sup>۶</sup> effective rights.

<sup>۷</sup> WVS (World Values Surveys).

۱. منظومه امکانات فردی، ارزش‌های معطوف به ابراز وجود، و حقوق مؤثر، به لحاظ حضورشان در میان ملت‌ها، منطقه‌ها<sup>۸</sup> و حوزه‌های فرهنگی<sup>۹</sup>، منظومه‌ای جهانشمول است؛
۲. منظومه «توسعه انسانی» شکل‌یافته یک رابطه علت و معلولی (از علل امکانات فردی و ارزش‌های معطوف به ابراز وجود، به سوی معلول حقوق مؤثر) است؛
۳. این رابطه علت و معلولی از طریق تأثیرش بر<sup>۱۰</sup> (به عنوان عاملی که حقوق مشخصی را اثربخش می‌گرداند) عمل می‌نماید.

محققانی که در زمینه تغییر اجتماعی کار می‌کنند بر سه فرایند تأکید دارند:

- اساسی‌ترین این فرایندها: توسعه اجتماعی- اقتصادی؛
  - تغییر ارزشی؛
  - ارتقای قابل ملاحظه در اقدام دموکراتیک جوامع.
- طرح مسأله: «ماهیت دقیق رابطه میان مدرن‌سازی اجتماعی- اقتصادی، گذار به دموکراسی و ایجاد فرهنگ دموکراتیک، امروز تقریباً به اندازه ربع قرن پیش، معماگون و مبهم است». منظومه «توسعه انسانی»؛ فرایندی که در آن توسعه اجتماعی- اقتصادی و ارزش‌های در حال ظهور ابراز وجود به ارتقای سطح دموکراسی مؤثر می‌انجامد؛ تأثیر ارزش‌های معطوف به ابراز وجود بر دموکراسی مؤثر، از طریق اثرش بر سلامت نخبگان محقق می‌شود.
- «توسعه انسانی» به این معنای ضمنی نیست که سه فرایند فرعی الزاماً در یک جهت خطی رو به بالا پیش می‌روند. ممکن است جوامع در هر دو جهت پیش رونده و پس رونده حرکت کنند.
- امکانات در سطح فردی می‌تواند سیستم ارزشی جامعه را به سوی تأکید بیشتر بر ابراز وجود

<sup>۸</sup> regions.

<sup>۹</sup> cultural zones.

<sup>۱۰</sup> elite integrity؛ با توجه به سیاقی که در کل متن، این عبارت در آن به کار رفته و دقیقاً در معنای متضاد فساد و عدم شفافیت نخبگان استعمال شده است معادل سلامت نخبگان، صحیح‌تر به نظر می‌رسد. م.

سوق دهند. تأکید توده‌ای و فراگیر بر ارزش‌های معطوف به ابراز وجود، مطالبه دموکراسی مؤثر (دموکراسی صوری + سلامت‌نخبگان) را در سطح اجتماعی ارتقا می‌بخشد. نظریه «توسعه انسانی» یک تئوری عام است؛ سه مؤلفه «توسعه انسانی» فراتر از حوزه‌های فرهنگی، جهانشمولند؛

محققانی که در زمینه تغییر اجتماعی کار می‌کنند بر سه فرایند تأکید دارند. اساسی‌ترین این فرایندها توسعه اجتماعی-اقتصادی است و بسیار مورد شرح و توضیح قرار گرفته است.<sup>۱۱</sup> اجماع گسترده‌ای در این موضوع وجود دارد که توسعه اجتماعی-اقتصادی منجر به مجموعه‌ای از تغییرات شدیداً به هم پیوسته (رشد قدرت تولید، ارتقای بهداشت و امید به زندگی، افزایش رفاه مادی، توسعه آموزش و ارتباطات، و افزایش پیچیدگی اجتماعی) می‌شود.

فرایند دوم، فرایند تغییر ارزشی است که با توسعه اجتماعی-اقتصادی (که منجر به افزایش امید به زندگی و ارتقای سطح امنیت وجودی می‌گردد) در ارتباط است. از این گذشته، توسعه بازارها و تحرک اجتماعی باعث افزایش کنش‌های متقابل انسانی و شبکه‌های افقی میان اجتماعات می‌شود و این، به نوبه خود، منجر به تحول از روابط مبتنی بر اقتدار<sup>۱۲</sup> به سوی روابط مبتنی بر مذاکره،<sup>۱۳</sup> و رهایی افراد از بندهای سفت و سخت سلسله‌مراتبی که استقلال انسانی را محدود می‌کنند می‌شود.<sup>۱۴</sup> به موازات این رویدادها، سوگیری‌های ارزشی مسلط در افراد بازسازی می‌شوند. این بازسازی با عبارات مختلفی همچون ارزش‌های «مدنی-فرهنگی»<sup>۱۵</sup>، «مدرنیت فردی»<sup>۱۶</sup>، «ارزش‌های پسا مادی»<sup>۱۷</sup>، «ارزش‌های لیبرال»<sup>۱۸</sup>، «ارزش‌های انسان‌مدار»<sup>۱۹</sup>، «ارزش‌های

<sup>۱۱</sup> در میان انبوه آثار بنگرید به:

Lewis, 1955; Rustow, 1963; Bell, 1973; Chirot, 1986; Perkin, 1996; Rowen, 1996; Barro, 1997; Sen, 1997; Estes, 1998; Rodrik, 1998; Hughes, 1999.

<sup>۱۲</sup> authority relations.

<sup>۱۳</sup> bargaining relations.

<sup>۱۴</sup> Weber, 1954; Banfield, 1958; Eckstein, 1988; Coleman, 1988.

<sup>۱۵</sup> "civic cultural" values, Almond & Verba, 1963.

<sup>۱۶</sup> "individual modernity", Inkeles & Smith, 1974; Inkeles, 1983.

<sup>۱۷</sup> "postmaterialist values", Inglehart, 1977; 1990.

<sup>۱۸</sup> "liberal values", Brint, 1984; Flanagan, 1987; Nevitte, 1996.

رهایی‌بخش»<sup>۲۱</sup>، یا «ارزش‌های معطوف به ابراز وجود»<sup>۲۲</sup> نام‌گذاری شده است. صرف نظر از ترمینولوژی، اغلب نظریات تغییر ارزشی در این تلقی اشتراک دارند که سوگیری‌های سنتی-تمایزگذارانه<sup>۲۳</sup> که فرد را فرودست اجتماع محسوب می‌کنند، جای خود را به تأکید رو به رشد بر انتخاب انسانی مستقل و ابراز وجود فردی می‌دهند. ما به پیروی از انگلهارت و بیکر<sup>۲۴</sup>، ویژگی این فرایند را تحولی از ارزش‌های ناظر به بقا<sup>۲۴</sup> به سوی ارزش‌های معطوف به ابراز وجود می‌دانیم.

سومین فرایند عمده، نهادهای سیاسی جامعه را در بر می‌گیرد. مهم‌ترین توسعه در این حوزه، ارتقای قابل ملاحظه در اقدام دموکراتیک جوامع است. طی سه دهه اخیر، این توسعه به دو شیوه صورت گرفته است. آشکارترین شیوه این بود که رژیم‌های مستبد به دموکراسی‌های قانونی تبدیل شدند. این تبدیل در راستای اقتباس قواعد اساسی دموکراتیک در جریان «موج سوم گذار به دموکراسی» رخ داد.<sup>۲۵</sup> اما به موازات این شیوه، تغییر ظریف‌تری در دموکراسی‌های مستقر رخ داد. در فرجام دهه ۱۹۷۰، اغلب دموکراسی‌ها نهادهای دموکراسی مستقیم<sup>۲۶</sup> را تکمیل کرده یا توسعه بخشیدند<sup>۲۷</sup> و سطح رو به گسترشی از مشارکت مدنی مستقیم را تجربه کردند.<sup>۲۸</sup> برخی دانشمندان این تغییرها را ایجاد شتاب در روند بطئی تاریخی به سوی «رشد دموکراسی» می‌دانند.<sup>۲۹</sup>

<sup>۱۹</sup> “anthropocentric values”, Bürklin, Klein & Ruß, 1996.

<sup>۲۰</sup> “emancipatory values”, Clark, 1998; Welzel, 2002.

<sup>۲۱</sup> “self-expression values”, Inglehart & Baker, 2000; Klages & Gensicke, 1999.

<sup>۲۲</sup> traditional-deferential orientations.

<sup>۲۳</sup> Inglehart and Baker, 2000.

<sup>۲۴</sup> survival values.

<sup>۲۵</sup> Huntington, 1991; Sørensen, 1993; Kurzman, 1998; Nagle & Mahr, 1999; Dorrenspleet, 2000.

<sup>۲۶</sup> direct democratic institutions.

<sup>۲۷</sup> Butler & Ranney, 1994; Cronin, 1998; Scarrow, 1999.

<sup>۲۸</sup> Barnes & Kaase *et al.*, 1979; Budge, 1996; Dalton, 1996.

<sup>۲۹</sup> Gurr, Jagers & Moore, 1990; Diamond, 1993; Modelski & Perry, 1993; Jagers & Gurr, 1995.

برخی از نویسندگان وجود فرایندهای توسعه اقتصادی-اجتماعی، فرایند تغییر ارزشی و فرایند گذار به دموکراسی را زیر سؤال برده‌اند.<sup>۳۰</sup> مثلاً اینکه آیا این فرایندها نشانگر روندهای خطی لایتغیرند، یا بر عکس نشانگر الگوهای دوری که بازگشت‌های عمده‌ای را به آنچه قبلاً بوده موجب می‌شوند؟ اینکه آیا این فرایندها، فرایندهای جهانشمول متحد‌الشکل‌اند یا بر عکس، فرایندهای خاص فرهنگیند که به سوی مدلی ذاتاً غربی می‌روند؟ و حتی اینکه آیا این فرایندها مطلوبند یا نه؟

اما ظاهراً یک چیز واضح است: اگر توسعه اجتماعی-اقتصادی، تغییر فرهنگی و گذار به دموکراسی اتفاق بیفتند، با هم اتفاق می‌افتند. ویژگی جوامع فقیر که محکوم به کمبود امکاناتند، ارزش‌های ناظر به بقاست. و این جوامع معمولاً رژیم‌های مستبد، یا «دموکراسی‌های صوری» و در بهترین حالت و به ندرت «دموکراسی‌های مؤثر»<sup>۳۱</sup> دارند. در سوی دیگر پیوستار، می‌توان از جوامع عضو سازمان همکاری اقتصادی و توسعه<sup>۳۲</sup> نام برد که از سطح بالای توسعه اقتصادی برخوردارند.<sup>۳۳</sup> ویژگی نظام‌های ارزشی این جوامع تأکید نسبتاً بالا بر ابراز وجود است. از این گذشته، دقیقاً عملکرد نظام سیاسی تمام این جوامع، دموکراسی مؤثر است. در کل، چنانکه در شکل ۱ (سنجه‌های این متغیرها در بخش ۲-۱ توضیح داده شده است) آمده، سطوح بالا (یا پایین) امکانات فردی، ارزش‌های معطوف به ابراز وجود، و دموکراسی مؤثر با هم اتفاق می‌افتند.

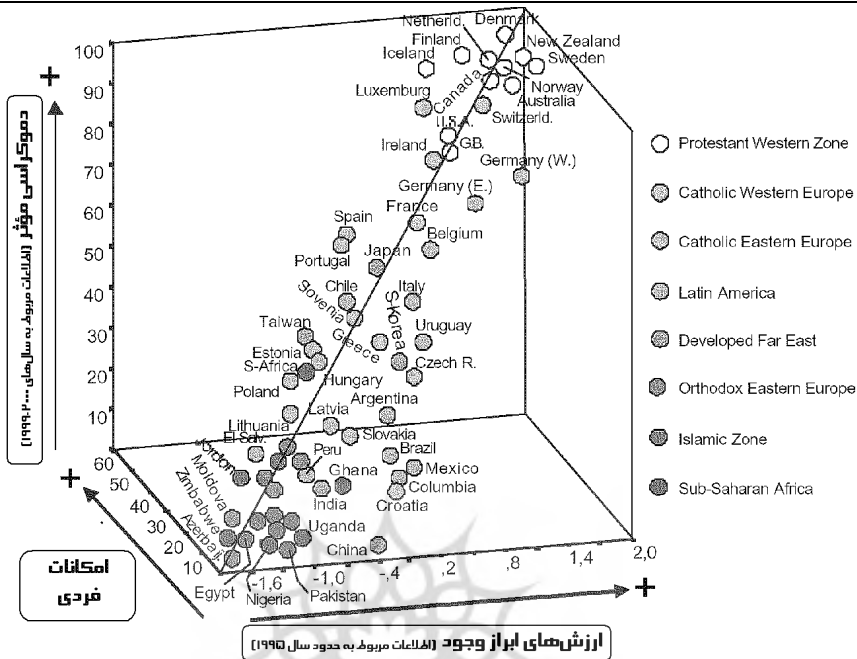
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

<sup>۳۰</sup> نگاه کنید به: Randall & Theobald, 1998, فصول ۱ و ۲.

<sup>۳۱</sup> effective democracies.

<sup>۳۲</sup> Organization for Economic Cooperation and Development (OECD).

<sup>۳۳</sup> Inglehart, 1997; Inglehart and Baker, 2000.



شکل ۱- منظومه «توسعه انسانی» و سه مؤلفه آن

این بینش، نگرش تازه‌ای نیست. در نظریات کلاسیک مدرن‌سازی، برای این واقعیت که کشورهای ثروتمندتر با احتمال بالاتری دموکراتیک‌اند، استدلالاتی اقامه شده است.<sup>۳۴</sup> آنچه جدید است، شواهد تجربی درباره نقش تغییر ارزشی است که طی سال‌های اخیر به دست آمده‌اند.<sup>۳۵</sup> با این همه، ما همچنان نظریه‌ای منسجم درباره تغییر اجتماعی نداریم. نظریات مدرن‌سازی استدلال می‌کنند که رابطه‌ای نزدیک بین توسعه اجتماعی-اقتصادی، تغییر ارزشی و درجه دموکراسی وجود دارد، اما تعیین نمی‌کنند که درون‌مایه مشترکی که میان این سه پدیده وجود دارد چیست. مدرن‌سازی یا اصطلاحی چتر مانند و پوشش دهنده بوده است که با برشمردن عناصرش تعریف شده است، بدون آنکه عامل انسجام بخش این عناصر را معلوم

<sup>۳۴</sup> بنگرید به:

Lerner, 1958; Lipset, 1959; Coleman, 1968; Pye, 1990; Diamond, 1992.

<sup>۳۵</sup> Inglehart, 1997; Inglehart & Baker, 2000.



کنند<sup>۳۶</sup>؛ یا اصطلاحی انتزاعی مانند «تمایز کارکردی»<sup>۳۷</sup> بوده است که هیچ معیار روشنی برای تعیین اینکه چه چیزی جزئی از مدرن‌سازی هست و چه چیزی جزء مدرن‌سازی نیست به دست نمی‌دهد.

مطالعات تجربی، فقدان این انسجام نظری را آشکار می‌کنند. تمرکز اغلب تحلیل‌ها تنها بر یکی از روابط میان توسعه اجتماعی-اقتصادی، تغییر فرهنگی و دموکراسی است. حتی مطالعات اندکی که به هر سه تا می‌پردازند، کلیت روابط پیچیده آنها را به هر جفت این روابط تقلیل می‌دهند و هر یک را جداگانه توضیح می‌دهند.<sup>۳۸</sup>

بسیاری از نویسندگان، به پیروی از لیپست<sup>۳۹</sup> ادعا کرده‌اند که توسعه اجتماعی-اقتصادی به پایه‌گذاری یا پایداری دموکراسی کمک می‌کند<sup>۴۰</sup>، در حالی که دیگران بر آنند که دموکراسی (یا حداقل «دموکراسی مؤثر») ثبات سیاسی را افزایش می‌دهد و منجر به سیاست‌های اقتصادی بهتر و به این ترتیب منجر به توسعه اجتماعی-اقتصادی می‌شود<sup>۴۱</sup>. برخی محققان از پیش، فرض می‌گیرند که توسعه اجتماعی-اقتصادی محرک تغییر ارزشی است<sup>۴۲</sup>، اما دیگران فرض را بر آن می‌گذارند که ارزش‌های عقلانی «مدرن»، همچون اعتماد بین فردی، توسعه اجتماعی-اقتصادی را تحکیم می‌کند<sup>۴۳</sup>. و گر چه برخی تحلیل‌گران بر آنند که دموکراسی به ایجاد ارزش‌های دموکراتیک کمک می‌کند<sup>۴۴</sup>، اما دیگران به رابطه‌ی علی معکوسی معتقدند: تغییر در ارزش‌های توده، نخبگان سیاسی را وادار می‌کند تا تحت فشارهای فزاینده، قوانین

<sup>۳۶</sup> بنگرید به:

Lerner, 1968: 385.

<sup>۳۷</sup> Mouzelis, 1999.

<sup>۳۸</sup> Muller & Seligson, 1994; Inglehart, 1997; Sides, 1999; Inglehart & Baker, 2000.

<sup>۳۹</sup> Lipset, 1959.

<sup>۴۰</sup> از جمله:

Cutright, 1963; Bollen & Jackman, 1985; Lipset, Seong & Torres, 1993; Burkhart & Lewis-Beck, 1994; Barro, 1997; Vanhanen, 1997; Gasiorowski & Power, 1998.

<sup>۴۱</sup> Ersson & Lane, 1996; Rowen, 1996; Leblang, 1997; Yi Feng, 1997; Frey & Al-Roumi, 1999; Olson, Sarna & Swamy, 2000.

<sup>۴۲</sup> Inkeles & Smith, 1974; Inkeles, 1983; Flanagan, 1987; Inglehart & Baker, 2000.

<sup>۴۳</sup> Putnam, 1993; Fukuyama, 1995; Knack & Keefer, 1997; Landes, 1998.

<sup>۴۴</sup> Rustow, 1970; Muller & Seligson, 1994; Jackman & Miller, 1998.

دموکراتیک را نهادینه کنند و این قوانین را اثربخش سازند.<sup>۴۵</sup>

دال<sup>۴۶</sup> با تلخیص این مجادلات نتیجه می‌گیرد: «ماهیت دقیق رابطه میان مدرن‌سازی اجتماعی-اقتصادی، گذار به دموکراسی و ایجاد فرهنگ دموکراتیک، امروز تقریباً به اندازه ربع قرن پیش، معماگون و مبهم است».

این رابطه به این دلیل به صورت معمایی باقی مانده است که تا آنجا که ما می‌دانیم، هیچ کس بحث راجع به آن را از این پرسش مبنایی آغاز نکرده است: «فصل مشترک توسعه اجتماعی-اقتصادی، تغییر ارزش‌ها، و دموکراسی چیست؟». این پرسش آنجا بسیار مهم می‌شود که معلوم گردد این هر سه فرایند به طرز چشمگیری با یکدیگر همراهی می‌کنند (چنانکه نشان خواهیم داد). تعیین درون‌مایه مشترک نهفته در توسعه اجتماعی-اقتصادی، تغییر ارزشی، و گذار به دموکراسی به فهم بهتر نقش ویژه‌ای که هر یک از فرایندهای فرعی ایفا می‌کنند مدد می‌رساند؛ و این به نوبه خود این واقعیت را که این فرایندهای فرعی منطقاً به هم مربوطند توضیح می‌دهد.

این تلقی که اصل محوری مدرن‌سازی، بسط «انتخاب انسانی» است، در نظریه مدرن‌سازی مستتر است.<sup>۴۷</sup> اما میزان توان انسجام بخشی این مفهوم بین تغییرهای اصلی در ساختار اجتماعی-اقتصادی، فرهنگ سیاسی و نهادهای سیاسی، تا کنون به طور کامل بسط و شرح داده نشده است. آنانند و سن<sup>۴۸</sup>، مفهوم «توسعه انسانی» را بنیان گذاشتند؛ با این استدلال که «انتخاب انسانی» یا توانمندی بشر برای انتخاب آنچه دوست دارد و می‌خواهد، باید سنجه غایی پیشرفت اجتماعی باشد. ما از رویکرد انسان‌گرایانه آنانند و سن پیروی می‌کنیم، و مفهوم «توسعه انسانی» را در برداشت جامع‌تری که شامل فرهنگ سیاسی نیز بشود، به کار می‌بندیم. ما با بهره‌برداری از این چهارچوب، داده‌های حاصل از «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی» را همراه با داده‌های اجتماعی-اقتصادی اقتباس شده از کتاب ونهن<sup>۴۹</sup>، رتبه‌بندی حقوق مدنی و سیاسی برگرفته از

<sup>۴۵</sup> Inglehart, 1997 (بخش ۵); Welzel & Inglehart, 2001; Welzel, 2002

<sup>۴۶</sup> Dahl, 1998: 35.

<sup>۴۷</sup> Lewis, 1955: 9-19.

<sup>۴۸</sup> Anand, 1993, Sen, 2000 and Anand and Sen, 2000.

<sup>۴۹</sup> Vanhanen, 1997.

» «<sup>۵۰</sup>، و نتیجه‌های فساد نخبگان اقتباس شده از «<sup>۵۱</sup> مورد تحلیل قرار می‌دهیم. فصول بعدی به این مباحث می‌پردازند:

۱. منظومه «توسعه انسانی» در سطح بین‌ملتها، بین منطقه‌ها و بین حوزه‌های

فرهنگی<sup>۵۲</sup> اعمال می‌شود؛

۲. این منظومه شکل یافته فرایندی است که در آن توسعه اجتماعی-اقتصادی و

ارزش‌های در حال ظهور ابراز وجود به ارتقای سطح دموکراسی مؤثر

می‌انجامد؛

۳. و تأثیر ارزش‌های معطوف به ابراز وجود بر دموکراسی مؤثر، از طریق اثرش

بر سلامت نخبگان محقق می‌شود. در واقع، سلامت نخبگان (یعنی، عکس

میزان فساد که در سند «<sup>۵۳</sup> اندازه گرفته می‌شود) فاکتور

کلیدی است که دموکراسی صوری محض را از دموکراسی مؤثر متفاوت

می‌سازد.

» - .

مفهوم «توسعه انسانی» این امکان را فراهم می‌آورد تا توسعه اجتماعی-اقتصادی، تغییر در

ارزش‌ها و دموکراسی را ابعاد متمایز و در عین حال، مرتبط یک اصل واحد بدانیم. توسعه

اقتصادی، تغییر ارزش‌ها و دموکراسی در تعامل یکدیگر، بسط دایره انتخاب انسانی را میسر

می‌سازند.

توسعه اقتصادی منجر به شهرنشینی، تحرک اجتماعی و تمایزات شغلی می‌شود. این امور

پیچیدگی اجتماعی و تعاملات اجتماعی فی‌مابین انبای بشر را می‌افزاید<sup>۵۴</sup>. این تأثیرات به رهایی

افراد از بندهای بردگی می‌انجامد و روابط عمودی مبتنی بر اقتدار را با روابط افقی مبتنی بر

مذاکره جایگزین می‌نمایند. مردم به استقلال دست می‌یابند و امکانات به طرز فزاینده‌ای فردی

<sup>۵۰</sup> Freedom House.

<sup>۵۱</sup> Transparency International.

<sup>۵۲</sup> across nations, regions and cultural zones.

<sup>۵۳</sup> Bendix, 1964; Durkheim, 1988; Simmel, 1984; Blau, 1994.

می‌شوند.<sup>۵۴</sup> از این گذشته، توسعه اجتماعی-اقتصادی، با افزایش درآمدها، مهارت‌ها و سطح اطلاعات و با ایجاد دولت رفاه، به مردم امکانات مادی و فکری بیشتری اعطا می‌کند.<sup>۵۵</sup> توسعه اجتماعی-اقتصادی محدودیت‌های متوجه استقلال انسانی را تقلیل می‌دهد، و ابزارهای عینی‌ای فراهم می‌آورد که امکان پی‌گیری حق تعیین سرنوشت<sup>۵۶</sup> را فراهم می‌سازد. قدمت این دیدگاه به ارسطو می‌رسد و از آدم اسمیت و کارل مارکس گرفته تا اسپینگ-اندرسن<sup>۵۷</sup> و سن<sup>۵۸</sup> در دفاع از آن استدلال کرده‌اند. مخلص کلام، توسعه اجتماعی-اقتصادی فراهم می‌آورد که عنصر انتخاب انسانی است.

تغییر فرهنگی دومین فرایند فرعی و در عین حال، کلیدی مرتبط با انتخاب انسانی است. رشد امکانات فردی به افراد امکان می‌دهد تا از تمرکز محدود به تحصیل اسباب بقا فراتر روند، و آنها را به جایی می‌رساند تا اولویت هر چه بیشتری به ابراز وجود و انتخاب فردی بدهند. در واقع، تأکید فزاینده بر ابراز وجود نیروی اصلی انگیزه بخشی است که افراد را به مطالبه انتخاب وسیع‌تر می‌رساند. چرا که انتخاب برای فرد، مقوله‌ای صرفاً ابزاری نیست، بلکه از مقوله فکر و انگیزش نیز هست.<sup>۵۹</sup>

دموکراسی، نمود عنصر نهادین انتخاب انسانی است و ساختاری قانونی را برای تضمین حقوق اساسی انسانی در حیطه حیات خصوصی و عمومی یک جامعه پدید می‌آورد. دموکراسی «ی را برای انتخاب انسانی تأمین می‌کند که مآلاً نشانگر عنصر / / نیز هست. این تلقی به میل و دیویی باز می‌گردد که تضمین‌های قانونی برای «خودپرووری فردی»<sup>۶۰</sup> را ارزش محوری دموکراسی می‌دانستند. امکانات فردی، ارزش‌های معطوف به ابراز وجود و حقوق مؤثر، سه مؤلفه «توسعه انسانی» اند و

<sup>۵۴</sup> Dworkin, 1988.

<sup>۵۵</sup> Boix, 2000.

<sup>۵۶</sup> self-determination.

<sup>۵۷</sup> Esping-Andersen, 1990.

<sup>۵۸</sup> Sen, 2000.

<sup>۵۹</sup> Rokeach, 1960.

<sup>۶۰</sup> “individual self-development”, Macpherson, 1977: 44-76.

بازنماینده مؤلفه ابزار، مؤلفه انگیزش و مؤلفه قاعده در آنند. این مؤلفه‌ها به طرز فزاینده‌ای به ترتیب، در فرایندهای توسعه اجتماعی-اقتصادی، تغییر فرهنگی و گذار به دموکراسی گسترده می‌شوند. جدول (۱) این تلقی از «توسعه انسانی» را خلاصه می‌کند.

	« »		
	-		
	-		-
			→

جدول (۱) مفهوم «توسعه انسانی»

سه مؤلفه «توسعه انسانی»، جملگی منعکس کننده درون‌مایه نهفته رشد انتخاب انسانی‌اند. پیشرفت در هر یک از سه جنبه، اهرم‌های انسانی را در جامعه گسترش می‌دهد، ابزار بیشتری در اختیار افراد می‌گذارد، انگیزش‌های قوی‌تر و تضمین‌های نهادین گسترده‌تری فراهم می‌کند، و به مردم امکان می‌دهد تا از ظرفیت‌های بالقوه شخصی خود استفاده نمایند و خلاقیت فردی خود را رشد دهند. «توسعه انسانی» جوامع، رشد انتخاب انسانی را به سطحی توده‌گیر می‌گسترده.

«توسعه انسانی» مفهومی غایت‌گرا نیست. «توسعه انسانی» به این معنای ضمنی نیست که سه فرایند فرعی الزاماً در یک جهت خطی رو به بالا پیش می‌روند. ممکن است جوامع در هر دو جهت پیش‌رونده و پس‌رونده حرکت کنند. اما مفهوم «توسعه انسانی» این معنای ضمنی را در خود

دارد که ابزارها، انگیزش‌ها و قواعد، در میان جوامع گرایش همگرایی با یکدیگر دارند، خواه به سمت محدود شدن و خواه به سمت بسط و گسترش حیطه انتخاب انسانی.

مفهوم «توسعه انسانی» به فراسوی نظریه مدرن‌سازی متداول می‌رود. این فراروی هم از جهت جامع‌تر شدن و هم از جهت دقیق‌تر شدن است. معمولاً نظریه‌ها نمی‌توانند در آن واحد، جامعیت خود را به حداکثر برسانند و در عین حال، میزان دقیق بودن خود را بیفزایند، اما مفهوم «توسعه انسانی» این دو کار را با هم انجام می‌دهد. از یک سوی، به این دلیل که تغییرهای عمده در ساختار اجتماعی-اقتصادی، فرهنگ سیاسی، و نهادهای حکومتی را در درون یک چهارچوب نظری مشترک انسجام می‌بخشد و ادغام می‌کند، نظریه‌ای جامع است. از سوی دیگر، این مفهوم دقیق است، چرا که بر مفهومی کاملاً تعریف شده متمرکز است: رشد (یا تنزل) انتخاب انسانی.

- . « »

دعوی ما بر آن است که منظومه «توسعه انسانی» از دو ارتباط شکل گرفته است:

۱. ارتباط - ، که ارزش‌های معطوف به ابراز وجود را به امکانات فردی مرتبط می‌سازد؛
۲. ارتباط - ، که حقوق مؤثر را به ارزش‌های معطوف به ابراز وجود متصل می‌کند.

اجازه دهید فی‌الجمله توضیح دهیم که این ارتباط‌ها چگونه عمل می‌کنند؛

- :

جهت‌گیری‌های ارزشی افراد بازتاب محدودیت‌هایی‌اند که شرایط اجتماعی بر استقلال انسانی اعمال می‌کنند. معمولاً، افراد گرایش دارند که آرزوهای خود را با محدودیت‌های احتمالی از جانب محیط منطبق نمایند<sup>۶۳</sup>. این مکانیسم که در روانشناسی اجتماعی به آن «تنظیم آرزو»<sup>۶۴</sup> اطلاق می‌کنند<sup>۶۵</sup>، در جریان تکامل انسانی پدید آمده است، چرا که موجب بقا می‌شود<sup>۶۶</sup>. تنظیم

<sup>۶۱</sup> Means-Motives Linkage.

<sup>۶۲</sup> Motives-Rules Linkage.

<sup>۶۳</sup> Schwartz, 1992; Diener *et al.*, 1995; Cummins, 2000; Eckersley, 2000; Schmuck, Kasser & Ryan, 2000.

<sup>۶۴</sup> "aspiration adjustment".

<sup>۶۵</sup> Costa, McCrae & Zonderman, 1987.

آرزو مردم را به آن سو رهنمون می‌شود که اول، مبرم‌ترین چیزها را به دست آورند و از اتلاف انرژی برای اهداف دست نیافتنی اجتناب کنند.<sup>۶۷</sup> هرچند شاید جستجوی معاش در درجه نخست باشد، اما همچنین همه انسان‌ها قابلیت و توان بالقوه ذهنی برای تحقق خلاقیت فردی را دارند. در واقع، به نظر می‌رسد که تلاش برای ابراز وجود، عمیقاً در متن انگیزش‌های انسانی نهفته است<sup>۶۸</sup>، چرا که ابراز وجود به ارضای نیازی منجر می‌شود که از سوی طیفی از نویسندگان، از کارل مارکس تا مزلو<sup>۶۹</sup>، تا اینکلز<sup>۷۰</sup> و تا فلنگن<sup>۷۱</sup> تشریح شده است. شواهد حاصل از «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی»، گواه‌های تجربی قدرتمندی را در حمایت از این دیدگاه به دست می‌دهند که داشتن توان انتخاب نسبتاً وسیع‌تر برای دست‌یابی به ابراز وجود، رضایت از زندگی انسانی را افزایش می‌دهد. در هر یک از پیمایش‌های نمایای ملی، که در جوامع متنوعی از اوگاندا تا چین، ایران، برزیل، سودان و لهستان اجرا شده، همبستگی قوی‌ای بین تلقی افراد از تعداد انتخاب‌هایی که برای شکل دادن به زندگی خود دارند از یک سوی، و سطح رضایت از زندگی‌شان وجود دارد.<sup>۷۲</sup>

در مجموع، افراد تأکید خود بر ابراز وجود را با محدودیت‌های تحمیلی از جانب محیط تطبیق

<sup>۶۶</sup> Birch & Cobb, 1981; Doyal & Gough, 1991; Tooby & Cosmides, 1992.

<sup>۶۷</sup> Maslow, 1974.

<sup>۶۸</sup> Schwartz, 1992; Schmuck, Kasser & Ryan, 2000.

<sup>۶۹</sup> Maslow, 1974.

<sup>۷۰</sup> Inkeles, 1983.

<sup>۷۱</sup> Flanagan, 1987.

<sup>۷۲</sup> «رضایت از زندگی» در «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی»، با طیفی ۱۰ نقطه‌ای اندازه‌گیری شده است (چنانکه در پی‌نوشت ۵ از جدول (۲ آمده است). تلقی فرد از «انتخاب» نیز، با طیفی ۱۰ نقطه‌ای مبتنی بر این پرسش‌ها اندازه‌گیری شده است (V82-متغیر ۸۲ پرسشنامه استخراج شده-): «برخی احساس می‌کنند که انتخابی کاملاً آزاد دارند و بر زندگی خود مسلطند، در حالی که دیگر افراد احساس می‌کنند که هیچ تأثیر واقعی بر آنچه برایشان اتفاق می‌افتد ندارند. لطفاً برای نشان دادن اینکه احساس می‌کنید که چقدر آزادی انتخاب و کنترل بر زندگی خود دارید، از این طیف استفاده کنید که در آن «۱» به معنای «به هیچ وجه» و «۱۰» به معنای «خیلی زیاد» است. در هر کدام از ۱۴۸ پیمایش از کل ۱۷۸ پیمایش که در آن این متغیر قابل اندازه‌گیری بود، همبستگی بسیار معناداری وجود دارد. متوسط درونی همبستگی در پیمایش ۰,۳۵ است. با در نظر گرفتن سطح فردی در همه پیمایش‌ها، همبستگی ۰,۴۲ است. در سطح تجمع شده ملت‌ها همبستگی ۰,۸۵ بود. همبستگی سطح فردی همچنین بر نقش کنترلی رضایت مالی از زندگی ابرام دارد.

می‌دهند. در شرایط تنگنای اقتصادی، افراد اولویت کمتری به ابراز وجود می‌دهند، در عین حال، که این تنظیم نزولی آرزوها هزینه‌های روانی در بر دارد و منجر به رضایت زندگی کاهنده می‌شود. تنظیم نزولی آرزوها در شرایط سخت برای بقا ضروری است؛ شرایطی مشابه آنچه در کشورهای کم درآمد حاکم است؛ جایی که کمیابی مردم را به منازعه‌ای برای بقا سوق می‌دهد. این ممکن است منجر به وضعیت «جنگ همه علیه همه»<sup>۷۳</sup> هابزی منجر شود که به غریبه‌ها به چشم رقیبان متخاصمی نگریسته می‌شوند که قصد ربودن امکانات کمیاب را دارند. بدگمانی به غریبه‌ها ممکن است افراد را مجبور کند که انتظام سفت و سختی در درون گروه ایجاد کنند که باعث محدودیت استقلال فردی می‌شود؛ مانند آنچه بنفیلد<sup>۷۴</sup> در بخش‌هایی از جنوب ایتالیا یافته بود. پاتنم<sup>۷۵</sup> در تحلیل خود درباره تفاوت‌های بین ثروتمندان ایتالیای شمالی و فقرای ایتالیای جنوبی به نتایج مشابهی دست یافت. او دریافت که جنوبی‌ها گرایش به بدگمانی نسبت به همسهریان خود دارند و از انضباط سخت در اجتماع پشتیبانی می‌کنند. آنها بر کنترل اجتماعی، نظم عمومی، سلسله مراتب، تصلب اخلاقی و استبداد سفت و سخت (مجموعه‌ای از ارزش‌های ناظر به بقا که تحت شرایط امنیتی به وجود می‌آیند) اهتمام داشتند.

انگلهارت<sup>۷۶</sup> در سطحی جهانی نشان داده است که ابرام سیاست در جوامع فقیر در قیاس با سیاست جوامع ثروتمند، با احتمال بیشتری بر ارزش‌های ناظر به بقا قرار دارد. سطوح بالای امکانات فراهم برای استقلال اقتصادی، نیاز تمرکز توجه به بقا را کاهش می‌دهد و تأکید بیشتر بر ابراز وجود را میسر می‌سازد. بنا بر این، جوامع نسبتاً ثروتمند سطوح بالاتری از اعتماد بین شخصی، تساهل بیشتر در قبال تنوع، رضایت افزون‌تر از زندگی، تأکید بیشتر بر مشارکت سیاسی، و احترام افزون‌تر به استقلال فردی را نشان می‌دهند. فلنگن<sup>۷۷</sup> بر آن است که این تغییر ارزشی، بازتاب مکانیسم کارکردی تنظیم آرزو در سطحی اجتماعی است.

<sup>۷۳</sup> homo hominem lupu.

<sup>۷۴</sup> Banfield, 1958.

<sup>۷۵</sup> Putnam, 1992.

<sup>۷۶</sup> Inglehart, 1997.

<sup>۷۷</sup> Flanagan, 1987.



- :

تأکید رو به افزایش بر ابراز وجود منجر به مطالبه فزاینده آزادی‌های مدنی، آزادی بیان، و حقوق سیاسی (که تضمین‌های نهادی برای انواع فعالیت‌های خصوصی و عمومی لازم برای ابراز وجود را فراهم می‌آورند) می‌شود.

تأکید فراگیر و رو به گسترش بر ابراز وجود، تبعات یکسره متفاوتی را بر حکومت‌های استبدادی و حکومت‌های دموکراتیک به جای می‌گذارد. ابرام بیشتر بر ابراز وجود، حاکمیت استبدادی را به طرزی فزاینده غیر نافذ و پر هزینه می‌کند، چرا که رژیم باید هزینه‌های رو به افزایش «سرکوب آرزوها» را پردازد<sup>۷۸</sup>. استهلاک امکانات اخلاقی یک رژیم احتمال شکاف درونی نخبگان را بالا می‌برد که در جریان آن، گروهی از نخبگان در کوشش برای احیای دموکراسی از طریق آزادسازی و اصلاحات نهادی راه خود را از حاکمیت جدا می‌کنند<sup>۷۹</sup>. این امر در شرایط مناسب<sup>۸۰</sup> ممکن است مطالبات توده برای استقرار دموکراسی را بسیج کند که در نهایت رژیم استبدادی را ساقط می‌نماید<sup>۸۱</sup>.

نتیجه تأکید فزاینده بر ابراز وجود در دموکراسی‌ها کاملاً متفاوت است. این تأکید بیشتر در دموکراسی‌ها، نه به تغییر رژیم، بلکه به یک نوع نافذتر دموکراسی منتهی می‌شود. در دموکراسی‌های صوری، ممکن است حقوق مدنی و سیاسی بر روی کاغذ تضمین شوند، اما

<sup>۷۸</sup> Kuran, 1991.

<sup>۷۹</sup> Bova, 1991; Przeworski, 1992.

<sup>۸۰</sup> بنگرید به:

Foweraker & Landman, 1997; Welzel, 1999.

<sup>۸۱</sup> البته، با استفاده از اطلاعات برگرفته از «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی»، در سطح فردی، همبستگی بین اهتمام پاسخگویان به ارزش‌های معطوف به ابراز وجود و ترجیح دموکراسی (با استفاده از شاخص حمایت از رژیم دموکراتیک کلینگمان-نگاه کنید به: Klingemann, 1999 - ۰,۲۹). در سطح تجمیع ملی، همبستگی ۰,۶۶ است. اما جالب این است که حمایت توده از دموکراسی، در مقایسه با اهتمام توده مردم به ابراز وجود، ضعیف‌ترین پیش‌بینی کننده هم دموکراسی مبتنی بر قانون اساسی و هم دموکراسی عملاً نافذ است (تبین این متغیرها را می‌توانید در بخش ۳-۱ ببینید). این نشان می‌دهد که حمایت آشکار از دموکراسی متضمن مقدار زیادی حمایت ریاکارانه و مد روز است، در حالی که ارزش‌های معطوف به ابراز وجود عمیقاً در زندگی هر روزه ریشه دارد. اکشتاین (Eckstein, 1966) استدلال کرده است که چنین ارزش‌هایی به ویژه برای کارکرد دموکراسی ضروریند.

قوانین جاری الزاماً این حقوق را تنفیذ نکنند. در واقع، ممکن است دموکراسی‌های صوری توسط گروه‌های نخبه فاسدی اداره شوند که حقوق قانونی را به ریشخند و تمسخر می‌گیرند. در جوامع کم درآمد که در آنها ارزش‌های ناظر به بقا غلبه دارند، توده شهروندان هرگز انگیزه‌ای برای اینکه به قصد تحقق حقوق قانونی خویش، فشار مؤثری وارد آورند ندارند. در جوامعی که به لحاظ اقتصادی توسعه یافته‌اند، یعنی جایی که ارزش‌های معطوف به ابراز وجود گسترده‌اند، مردم هم می‌توانند و هم می‌خواهند که فشار عمومی بیشتری برای تحت نظارت آوردن نخبگان اعمال کنند. همان طور که وربا، نای و کیم<sup>۸۲</sup> متذکر شده‌اند: «به نظر می‌رسد که در تمام ملت‌ها، شهروندان امکانات اجتماعی-اقتصادی را به مشارکت سیاسی تبدیل می‌کنند».

نخبگان در دموکراسی‌ها توسط عامه مردم انتخاب می‌شوند. بنا بر این، تغییر ارزش‌ها در میان شهروندان، به نوبه خود نخبگان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. تأکید افزون‌تر بر ابراز وجود در میان توده باعث ابرام بیشتر بر ابراز وجود در میان نخبگان می‌شود. شواهد حاصل از «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی»، این فرضیه را تأیید می‌کنند. این شواهد نشان می‌دهند که دقیقاً در هر یک از جوامع از مجموع ۶۵ کشور مورد مطالعه، افرادی که درجه دانشگاهی داشتند تأکید بیشتری بر ابراز وجود در مقایسه با شهروندان متوسط می‌ورزیدند<sup>۸۳</sup>. اما تفاوت در تأکید بر ابراز وجود، در میان افراد دارای مدرک دانشگاهی ملت‌های مختلف، به همان میزان بارز بود که در میان شهروندان متوسط ملل گوناگون. از آنجا که نخبگانی که به طور دموکراتیک انتخاب شده‌اند، عمدتاً از افراد با تحصیلات دانشگاهی هستند، این یافته نشان می‌دهد که سطح تأکید جامعه بر ابراز وجود، در میان نخبگان آن جامعه نیز بازتاب می‌یابد.

تأکید رو به رشد بر ابراز وجود فردی در میان نخبگان مآلاً بدان معناست که این نخبگان، خودشان معارض حکومت سرکوبگر و فاسد خواهند بود. بنا بر این، تغییر مسیر جامعه به سمت ارزش‌های معطوف به ابراز وجود باعث تقلیل رفتار فسادآمیز نخبگان می‌شود و میزان اعمال مؤثر حقوق سیاسی را به دو دلیل مختلف افزایش می‌دهد؛ نخست به این دلیل که در جوامع ثروتمندتر و با ابراز وجود بیشتر، توده‌ها امکانات بیشتر و انگیزش‌های افزون‌تری برای اعمال کنترل دموکراتیک بر نخبگان دارند. دلیل دیگر آن است که در این جوامع، خود نظام‌های ارزشی

<sup>۸۲</sup> Verba, Nie and Kim, 1978: 73.

<sup>۸۳</sup> Welzel, 2002.

نخبگان، ارزش و اهتمام بیشتری برای مشروعیت بخشی به حقوق شهروندان قایل هستند. از یک چشم‌انداز برگرفته از نظریه گزینش عقلانی، هیچ دلیلی وجود ندارد که نخبگان از افزودن درآمد خود از قبل فساد احتراز کنند، مگر آنکه ارزش‌های شخصی با فشار مردم این گزینه را از دستور کار خارج نماید.

حال، خوب به عکس این رابطه دقت کنید: آیا صرف وجود حقوق مدنی و سیاسی، ارزش‌های معطوف به ابراز وجود را در شهروندان پدید می‌آورد؟ پاسخ منفی است (اگر امکاناتی که از این ارزش‌ها پشتیبانی می‌کنند وجود نداشته باشند). مثلاً به مورد هند توجه کنید: در عین حال که در طول بیش از ۵۰ سال دموکراسی قانون اساسی، مجموعه کاملی از حقوق مدنی و سیاسی را برای شهروندانش تدارک دیده است، اما به دنبال این دموکراسی، در اکثریت هندی اهتمام قابل ملاحظه‌ای بر ابراز وجود پدید نیامده است. این را موقعیت هند در شکل ۱ می‌گویید. از سوی دیگر، گرچه چکسلواکی طی چهار دهه حاکمیت کمونیستی، به شهروندانش حقوق صوری کمتری اعطا کرده بود، اما هم چک‌ها و هم به میزان کمتری اسلواک‌ها، اهتمام بسیار نیرومندتری را بر ارزش‌های معطوف به ابراز وجود در قیاس با کل مردم هند مبذول داشته‌اند. این امر بازتاب سطح بالاتر درآمد و آموزش آنهاست (به شکل ۱ نگاه کنید). به نظر می‌رسد که تأکید شدید بر ارزش‌های معطوف به ابراز وجود، بازتاب سطح بالاتر توسعه اقتصادی است، نه وجود دموکراسی. دموکراسی مبتنی بر قانون اساسی<sup>۸۴</sup>، می‌تواند بدون ارزش‌های معطوف به ابراز وجود حیات داشته باشد، چنانکه مثال هند مؤید این مطلب است. اما اگر چنین شد، این احتمال وجود دارد که دموکراسی، دموکراسی مؤثر قانون اساسی نباشد، چنانکه فساد گسترده حکومت هند این موضوع را نشان می‌دهد. حقوق قانونی برای مؤثر بودن، مستلزم حمایت نظام‌های ارزشی متناظری است که خود به خود پدید نمی‌آیند. چنانکه توضیح خواهیم داد، دموکراسی مؤثر، نتیجه اهتمام به ارزش‌های معطوف به ابراز وجود است، نه علت و عامل موجد آن.

مورد هند نشان می‌دهد که تمایز میان دموکراسی صوری و دموکراسی مؤثر تا چه اندازه اهمیت دارد. بی‌تردید نظام سیاسی هند رسماً دموکراسی است، چرا که قانون اساسی آن حقوق اساسی

<sup>۸۴</sup> constitutional democracy.

مدنی و سیاسی را تضمین کرده است. اما همان طور که هِلر<sup>۸۵</sup> نشان داده است، اکثر هندیان امکانات کافی ندارند تا حقوقشان را به طور موثری به کار بندند. از این گذشته، ارزش‌های آنها ایشان را بر نمی‌انگیزد تا برای اعمال حقوق قانونی خود بالاترین اولویت را قایل شوند. بر حسب مفهوم دموکراسی (در مقابل دموکراسی صوری)، هندی‌ها بیشتر به چین نزدیکند تا ژاپن (به شکل ۱ نگاه کنید)، هر چند که هندی‌ها در قانون اساسی دموکراتیک‌اند.

دموکراسی در «توسعه انسانی» مؤلفه محوری است، چرا که حقوق مدنی و سیاسی را برای شهروندان تضمین می‌کند. حقوق صوری که در قوانین و قانون اساسی آمده است، عنصر ضروری دموکراسی مؤثر است؛ بدون دموکراسی صوری هیچ دموکراسی مؤثری نمی‌تواند وجود داشته باشد. اما وجود دموکراسی صوری الزاماً دموکراسی مؤثر به وجود نمی‌آورد. اینکه این حقوق مؤثر باشند یا نه، منوط به میزانی است که نخبگان آن را در رفتار واقعی خود مراعات می‌کنند. رفتار نخبگان بر مبنای تبعیت از قانون، یا آنچه به آن «سلامت نخبگان» می‌گویم جنبه اصلی «حاکمیت قانون» است. اینچنین است که لینز و استپان<sup>۸۶</sup>، اودانل<sup>۸۷</sup> و دیاموند<sup>۸۸</sup> دموکراسی مؤثر را از دموکراسی صوری یا دموکراسی مبتنی بر قانون اساسی متمایز کرده‌اند. بنا بر این، سنجه عملیاتی ما از «دموکراسی مؤثر»، با در نظر گرفتن سلامت نخبگان به عنوان فاکتور وزن‌دهنده، تلفیقی از دموکراسی مبتنی بر قانون اساسی و سلامت نخبگان است (به بخش ۲-۱ بنگرید).

اولین ارتباط اصلی در زنجیره علی «توسعه انسانی»، ارتباط «ابزارها-انگیزش‌ها» است، از امکانات تا ارزش‌های معطوف به ابزار وجود. این ارتباط در سطح فردی ریشه می‌گیرد و سپس از خلال انباشت توده‌ای این سطوح فردی بر سطح جامعه‌ای تأثیر می‌گذارد. بنا بر این، اجتماعاتی که امکانات نسبتاً بالایی در اختیار دارند، تأکید بالنسبه بیشتری بر ارزش‌های معطوف به ابزار وجود می‌نهند؛ وقتی ارزش‌های معطوف به ابزار وجود در میان اکثریت گسترده می‌شوند، این ارزش‌ها

<sup>۸۵</sup> Heller, 2001.

<sup>۸۶</sup> Linz and Stepan, 1996.

<sup>۸۷</sup> O'Donnell, 1999.

<sup>۸۸</sup> Diamond, 2000.

در سطح اجتماعی به دموکراسی مؤثر بدل می‌شوند.

شواهد تجربی قابل ملاحظه‌ای در این باره وجود دارند که این ارتباط ابزارها-انگیزه‌ها از سطح فردی ریشه می‌گیرد: همیشه در می‌یابیم که افراد با سطوح بالای امکانات، تأکیدی بر ارزش‌های معطوف به ابراز وجود می‌نهند که به طرز معناداری بیشتر از باقی مردم است. در تمام ۱۱۲ پیمایش در دسترس از «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی»، همبستگی مثبت معناداری میان درآمد و تحصیلات مردم، و اهتمام ایشان به ارزش‌های معطوف به ابراز وجود می‌یابیم (همبستگی متوسط در سطح فردی ۰,۲۹<sup>۸۹</sup> با انحراف معیار: ۰,۰۸)<sup>۹۰</sup>. همان طور که می‌توان انتظار داشت، ما همبستگی بسیار نیرومندی در سطح جامعه‌ای یافتیم؛ در این سطح، همبستگی متوسط ۰,۹۱ بود (به بخش ۲-۳ نگاه کنید).

در عین حال که همبستگی در سطح جامعه‌ای بسیار نیرومندتر از سطح فردی است، رشد امکانات در سطح فردی، نقش حیاتی در انتقال به سوی اهتمام توده‌ای نیرومندتر به ابراز وجود دارد. «پدیده گرایش مرکزی»<sup>۹۱</sup> در سطح ملی، به طور سیستماتیک قوت نسبی همبستگی‌ها در سطح جامعه‌ای [بین امکانات و اهتمام به ارزش‌های معطوف به ابراز وجود] را تشدید می‌کند و این اهمیت فرایند سطح فردی را در ارتقای ارزش‌های معطوف به ابراز وجود در سطح جامعه‌ای، متأثر و مبهم می‌کند. این امر به ترتیبی که شرح می‌دهم رخ می‌دهد.

سیستم‌های ارتباطات عمومی و تجربه‌های ملی مشترک، منجر به انتشار ارزش‌های نسبتاً مشترک در درون و در بین ملت‌های معین می‌شود. این گرایش با این واقعیت تقویت می‌شود که امروزه

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

<sup>۸۹</sup> از آنجا که در اینجا حجم نمونه‌ها و تعداد موارد بسیار بالاست، سطح معناداری علی‌الغلب قابل قبول و غیر قابل توجه است، چرا که آزمون‌های معناداری در این شرایط بیشتر مؤید حجم بالای درآمد است، تا قابل تعمیم بودن نتایج. در این شرایط عدد ضریب همبستگی می‌تواند قابل توجه‌تر باشد. هر چه این عدد به  $\pm 1$  نزدیک‌تر باشد، و از ۰ دورتر، آنگاه رقم همبستگی قابل توجه‌تر است م.

<sup>۹۰</sup> درآمد و تحصیلات به صورت یک متغیر ترکیبی از سالیان تحصیل فرد و درآمد پولی او (که بر حسب واحد پول ملی اندازه‌گیری شده) سنجیده شده است. همبستگی میان این متغیر ترکیبی و تأکید افراد به ابراز وجود (برای مشاهده سنجۀ این متغیر به بخش ۲-۱ نگاه کنید)، در ۱۱۲ پیمایش از کل ۱۲۰ (۹۴٪) پیمایش به طرز معناداری مثبت است. اگر سالیان تحصیل و درآمد پولی را جداگانه در همبستگی وارد کنیم، با متغیر اهتمام به ابراز وجود به ترتیب ۹۵ و ۹۴ در صد همبستگی نشان می‌دهند.

<sup>۹۱</sup> “central tendency effect”.

تفاوت‌های اقتصادی بسیاری زیادی بین ملل جهان، و همچنین در مناطق داخل کشورها وجود دارد. بنا بر این، تفاوت در میانگین درآمد بین ثروتمندترین ایالت در ایالات متحد و فقیرترین ایالت، چیزی حدود ۲ بر ۱ است. از سوی دیگر، نسبتی حدود ۴۰۰ بر ۱ بین سرانه تولید ناخالص ملی<sup>۹۲</sup> ثروتمندترین کشور و فقیرترین کشور جهان وجود دارد. نتیجتاً، تنوع بسیار بیشتری در سوگیری‌های ارزشی شهروندان کشورهای مختلف به چشم می‌خورد، و همین طور در میان افراد درون ملت‌ها. در درون هر ملت، اکثریت عمده‌ای به حوالی تأکید میانگین ملت بر ابراز وجود سقوط می‌کنند: تأکید بر ابراز وجود در مورد اکثریت مردم تقریباً نزدیک میزان تأکید شهروندان متوسط است. اما میانگین ملی از ملتی به ملت دیگر، به طرز قابل ملاحظه‌ای فرق می‌کند (به شکل (۲ نگاه کنید). به این ترتیب، اهتمام متوسط به ابراز وجود در یک ملت کاملاً ۴۰ درصد از کل واریانس سطح فردی در میان تمامی افراد تحت پوشش چهار مرحلهٔ «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی» را در بر می‌گیرد. این رقم، رقم قابل توجهی است. یعنی در ۷۳ واحد ملی، رفتار بیش از نیمی از نمونهٔ ۱۵۸,۸۰۲ نفری را تبیین می‌کند (یعنی بیش از ۲۰۰۰ برابر احتمال تصادفی).

اهمیت این پدیدهٔ گرایش مرکزی در سطح جامعه‌ای وقتی مشخص می‌شود که به نظم دیگری در علوم اجتماعی توجه کنیم: تغییرات در متغیر مستقل  $x$ ، به مفهومی جبرگرایانه، به معنای تغییرات متناظر در متغیر وابسته  $y$  نیست. تمام روابط شناخته شده میان واقعیت‌های اجتماعی احتمالی است، و یک «دامنهٔ خنثی»<sup>۹۳</sup> وجود دارد که در این فاصله، تغییر در  $x$  هیچ تأثیر سیستماتیک و منظمی بر تغییرات  $y$  ندارد. با در نظر داشتن این مطلب، به رابطهٔ بین امکانات سطح فردی و امکانات سطح جمعی از یک سوی و ارزش‌های معطوف به ابراز وجود توجه کنید، و همچنین این فرض را (که می‌دانیم صادق است) که پراکندگی هر دو متغیر در درون ملت‌ها بالنسبه متمایل به مرکز است، در نظر بگیرید. این مآلاً به این معناست که در مورد هر دو متغیر، اقلیتی از افراد فاصلهٔ ثابتی را از میانگین ملی نشان خواهند داد. اغلب افراد در یک «دامنهٔ خنثی» قرار می‌گیرند که در آن، تغییر امکانات لزوماً در تغییر در ارزش‌های معطوف به ابراز وجود و این نتیجه در همبستگی سطح فردی نسبتاً کوچکی که در درون ملت‌ها

<sup>۹۲</sup> GDP (Gross Domestic Production).

<sup>۹۳</sup> "range of tolerance".

وجود دارد صادق است. اما در مقیاس بین ملی، تعداد عظیمی از افراد وجود دارند که سطح امکانات آنها از سطح میانگین بین‌المللی فاصله دارد، و این باعث می‌شود که یک «دامنه خنثی»، بسی بیشتر از «دامنه خنثی» در ارزش‌های معطوف به ابراز وجود، برای متغیر امکانات پدید آید. در این حال، همبستگی در سطح ملی بین امکانات و ارزش‌های معطوف به ابراز وجود بسیار قوی‌تر از این همبستگی در سطح فردی خواهد بود، هر چند که این همبستگی به واسطه فرایندهای سطح فردی است. به یاد داشتن این نکته بسیار مهم و ضروری است. پدیده‌های گرایش مرکزی باعث می‌شوند که اهمیت فرایندهای سطح فردی مبهم و تیره و تار شوند؛ این فرایندها موجب می‌گردند که همبستگی‌های سطح ملی بزرگ شوند و همبستگی‌های سطح فردی تخفیف یابند، حتی هنگامی که فرایندهای اساسی علی‌کاملاً در سطح فردی اتفاق می‌افتند.

پدیده‌های گرایش مرکزی در سطح ملی عمومیت دارند. این پدیده‌ها محصول فرایندهای اجتماع‌ی که جمعیت ملی را تقریباً یکسان تحت تأثیر قرار می‌دهند، اما در عین حال، در سطوح بین‌المللی بسیار متفاوتند. رشد درآمدها در سطح فردی امری معمول است. آلمان یکی از کشورهایی است که در آن درآمد اغلب افراد نسبتاً به متوسط ملی نزدیک است؛ این گزاره هم ۴۰ سال پیش صادق بود و امروز نیز صادق است؛ با این حال، متوسط درآمد واقعی آلمانی‌ها طی ۴۰ سال اخیر چهار برابر شده است، و تغییرات اندکی در پراکندگی نسبی درآمدها پیش آمده است. رشد درآمد، فرایندی است که جمعیت‌های ملی را تقریباً به یک سان تحت تأثیر قرار می‌دهد، هر چند که این رشد از ملتی تا ملت دیگر تفاوتی فوق‌العاده دارد. همان طور که لندس<sup>۹۴</sup> نشان داده است، ۲۰۰ سال پیش نسبت درآمد میان ثروتمندترین و فقیرترین ملت‌های جهان تقریباً ۵ به ۱ بود. اما به دلیل رشد اقتصادی نابرابر طی سالیان گذشته، این نسبت رشد عظیمی یافته است، و امروزه به ۴۰۰ به ۱ رسیده است. در نتیجه، طی این مدت هر پدیده‌ای که با تفاوت‌های درآمد مرتبط است (مانند ارتقای ارزش‌های معطوف به ابراز وجود)، این فاصله را بسیار آشکارتر منعکس خواهد کرد.

اگر در مقیاس بین‌المللی، همبستگی‌های سطح فردی نیرومندی وجود دارد، در نتیجه باید در مقیاس تجمیع ملی نیز همبستگی‌های نیرومندی به چشم بخورند. معمولاً این همبستگی‌های

<sup>۹۴</sup> Landes, 1998: xx.

تجمیعی حتی نیرومندتر از همبستگی‌های سطح فردی در مقیاس بین‌المللی‌اند، چرا که تجمع، خطاهای اندازه‌گیری در سطح فردی را تقلیل می‌دهد [در واقع، خطاها یکدیگر را خنثی می‌کنند]. بویژه اطلاعات حاصل از پیمایش، شامل مقدار انبوهی از خطاهای اندازه‌گیری در سطح فردی‌اند: بسیاری از پاسخگویان، پاسخ‌های عجیب و غریبی می‌دهند که منعکس‌کننده «بی‌نظری»<sup>۹۵</sup> است، که این خود، مقدار عمده‌ای از واریانس در اطلاعات پیمایشی را موجب می‌شود.<sup>۹۶</sup> همان‌طور که یول و کندال<sup>۹۷</sup> و همچنین بلالاک<sup>۹۸</sup> اشاره کرده‌اند، تغییرات در یک متغیر شامل عناصر سیستماتیک و تصادفی می‌شوند. بنا بر این، همبستگی میان دو متغیر  $x$  و  $y$  نیز شامل یک بخش سیستماتیک و یک بخش تصادفی است که این بخش تصادفی، همبستگی سیستماتیک را کاهش می‌دهد («پدیده استهلاک»<sup>۹۹</sup>). اما وقتی متغیرهای  $x$  و  $y$  در سطح بین‌المللی تعدیل می‌شوند، عناصر تصادفی، یکدیگر را جبران می‌کنند: انحراف از میانگین‌های منفی و مثبت تصادفی، یکدیگر را خنثی می‌نمایند.<sup>۱۰۰</sup> به تبع قانون اعداد بزرگ، این تقلیل خطا با افزایش تعداد افراد تجمع شده تقویت می‌شود. در نتیجه، در سطوح بالاتر تجمع، بخش تصادفی کوچک‌تر می‌شود و همبستگی سیستماتیک افزایش می‌یابد. بدین قرار، تجمع، آنچه را در سطح فردی رخ می‌دهد با هم جمع نمی‌کند، بلکه همبستگی «حقیقی» را همبستگی‌هایی که در سطح ملی تجمع شده‌اند بازتاب وجود همبستگی‌های سطح فردی‌اند. نتیجه این است که این همبستگی‌های موجود، «مغالطه‌ی بوم‌شناختی»<sup>۱۰۱</sup>

<sup>۹۵</sup> “non-attitudes”.

<sup>۹۶</sup> Converse, 1970.

<sup>۹۷</sup> Yule and Kendall, 1950.

<sup>۹۸</sup> Blalock, 1961.

<sup>۹۹</sup> “attenuation effect”.

<sup>۱۰۰</sup> Page & Shapiro, 1993: 40.

<sup>۱۰۱</sup> “ecological fallacy”; Alker, 1969؛ آنتونی گیدنز نیز به مشابه چنین موضوعی اشاره دارد. گیدنز معتقد است که یکی از دشواری‌های اساسی فراروی کلاسیک‌های جامعه‌شناسی آن است که آنها سطح ملی را به عنوان واحد تحلیل خود از یک جامعه انتخاب کرده‌اند و جامعه را معادل کشور دانسته‌اند (آنتونی گیدنز، ۱۳۷۷، «ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر مرکز، ص. ۱۷). یافته‌های «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی» نشان می‌دهند که همچنان سطح ملی به عنوان یک واحد تحلیل قابل اعتنا هستند و انتقاد گیدنز حداقل تا



نیستند. یک همبستگی تجمیع یافته در سطح ملی ممکن نیست که وجود داشته باشد، مگر اینکه همبستگی متناظری میان افراد در مقیاس بین‌الملل موجود باشد. مغالطه بوم‌شناختی تنها هنگامی مصداق دارد که فرض کنیم که همبستگی‌های تجمیع یافته در سطح ملی، اشاره به همبستگی سطح فردی ملت‌ها دارد.<sup>۱۲</sup> شاید این همبستگی‌های سطح فردی ضعیف و شاید هم معنادار باشند (حتی زمانی که این همبستگی‌های سطح فردی در مقیاس بین‌المللی قوی‌ند). اما این بدان معنا نیست که هیچ همبستگی واقعی در سطح فردی، در نظرسنجی‌هایی که نمونه آنها در مقیاس بین‌المللی انتخاب می‌شوند وجود ندارد، چرا که پدیده گرایش مرکزی در سطح ملی (در تلفیق با پدیده‌های خطای اندازه‌گیری)، می‌تواند اهمیت نهفته در فرایند سطح فردی را تقلیل دهد. اگر این درست باشد، آنگاه تجمیع داده‌های پیمایش به میانگین‌های سطح ملی نه تنها مسأله ساز نیست، بلکه حلال مسأله نیز هست.

تجمیع، مختصات اصیل ملت را شناسایی می‌کند. گرایش مرکزی ارزش‌های معطوف به ابراز وجود در یک سطح ملی، منعکس‌کننده تصویری کاملاً متنی و بافتی<sup>۱۳</sup> است که فراتر از هر یک از افراد ملت است، هر چند که میانگین ملی تأکید بر ابراز وجود، بر حسب اطلاعات سطح فردی است. ویژگی‌های تجمیع شده، فراتر از افراد است و عناصر ثابت متنی و بافتی را در سطحی اجتماعی منعکس می‌کنند. این بدان معناست که استفاده از ارزش‌های معطوف به ابراز وجود که در سطح ملی تجمیع شده‌اند، به قصد تحلیل تأثیر آن بر دموکراسی (چرا که در سطح ملی است که این ارزش‌ها با دموکراسی پیوند می‌خورند) صحیح است.

ارتباط بین تأکید بر ابراز وجود در سطح توده‌ای و دموکراسی مؤثر، بازتاب رابطه بین دو نوع مختلف مختصات اجتماعی است. ارزش‌های معطوف به ابراز وجود در سطح توده‌ای،

جوامع را نشان می‌دهد که از سطح فردی انباشته شده است. بر عکس، دموکراسی مؤثر یک است که در سطح فردی فاقد هر نوع واریانسی است. این تمایز میان مختصات تجمیعی و مختصات سیستمی، پرسشی را درباره رابطه آن دو پیش می‌کشد که بسیار جالب است، چرا که این سؤال نشان دهنده موضوع مهم - است. این

کنون وارد نبوده است. شاید در آینده چنین وضعیتی پیش آید. م.

<sup>۱۲</sup> Robinson, 1950.

<sup>۱۳</sup> contextual.

رابطه فرد-سیستم بر ارتباط میان شهروندان و رژیم (رابطه‌ای که از دیدگاه نظریه دموکراتیک بسیار اهمیت دارد) تمرکز و توجه دارد. وقتی یک رابطه فرد-سیستم وجود دارد ضرورتاً در رابطه میان یک متغیر سطح فردی همچون ارزش‌های معطوف به ابراز وجود از یک سوی، و یک متغیر سیستمی همچون دموکراسی مؤثر بازتاب می‌یابد. نظریه «توسعه انسانی» متمرکز و متوجه چنین رابطه‌ای است.

ارزش‌های معطوف به ابراز وجود حلقه واسط زنجیره ابزارها-انگیزش‌ها-قواعد که زنجیره سازنده «توسعه انسانی» است، هستند. برای سنجش این ارزش‌ها در سطح جامعه‌ای، ما از گسترده‌ترین بانک اطلاعات موجود، یعنی از «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی» (که هم‌اکنون ۷۳ کشور را که نمایای ۸۰ درصد جمعیت جهانند تحت پوشش دارد)، استفاده کردیم.<sup>۱۴</sup> ما ارزش‌های معطوف به ابراز وجود را با نمرات عاملی که وجهه‌نظری‌های گوناگونی را در خود خلاصه می‌کنند سنجیدیم. این وجهه‌نظری‌های گوناگون توسط انگلهارت و بیکر<sup>۱۵</sup> به عنوان شاخص‌های ارزش‌های معطوف به ابراز وجود بسط داده شدند. ما از سنجش آنها استفاده می‌کنیم، اما برای اولین بار تمام چهار مرحله «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی» را که در خلال سال‌های ۱۹۸۱ تا ۲۰۰۱ صورت گرفته را با هم مورد استفاده قرار داده‌ایم. حاصل تحلیل عاملی که ما برای سنجش [ارزش‌های معطوف به ابراز وجود] مورد استفاده قرار دادیم، در جدول (۲) آمده است.

<sup>۱۴</sup> رانلد انگلهارت هماهنگ کننده اصلی در «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی» است. داده‌های «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی»، از نخستین مرحله تا سومین مرحله را می‌توانید از «کنسرسیوم بین دانشگاهی پژوهش سیاسی» (Interuniversity Consortium for Political Research, ICPSR)، پژوهش شماره ۶۱۶۰ به دست آورید. داده‌های حاصل از مرحله چهارم هنوز در دسترس عموم قرار نگرفته‌اند. اطلاعات تفصیلی‌تر درباره پرسشنامه‌ها، روش‌ها و عملیات میدانی را می‌توانید از سایت اینترنتی «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی»، به آدرس <http://wvs.isr.umich.edu>، به دست آورید.

<sup>۱۵</sup> Inglehart and Baker, 2000.

سطوح تحلیل	متغیرها	سطح فردی در درون ملت‌ها [بر مبنای داده‌های میانگین]	سطح فردی در مقیاس بین‌الملل [بر مبنای داده‌های نظرسنجی]	تجمیع در مقیاس بین‌الملل [بر مبنای داده‌های نظرسنجی]
	قوت در ارزش‌های معطوف به ابراز وجود مالا به این معناست: ۵۰			
	❖ <b>تساهل در قبال تنوع انسانی</b> [۱]	.47	.68	.82
	❖ <b>تمایل به اعتراضات مدنی</b> [۲]	.45	.65	.87
	❖ <b>آرزوهای آزادی‌خواهانه</b> [۳]	.54	.59	.82
	❖ <b>اعتماد به افراد</b> [۴]	.34	.47	.64
	❖ <b>رضایت بالا از زندگی</b> [۵]	.78	.44	.76
	❖ <b>دینداری ضعیف</b> [۶]	-.29	-.37	-.41
	ضعف در ارزش‌های معطوف به ابراز وجود مالا به معنای عکس اینهاست.			
	<b>واریانس تبیین شده</b>	54%	29%	23%
	<b>تعداد پاسخگویان</b>	۱۳۷ پیمایش ملی	۱۵۸۸۰۳ نفر	۱۳۷ پیمایش ملی

جدول (۲): ابعاد ارزش‌های معطوف به ابراز وجود

نکته: کل ارقام نشان دهنده بار عاملی هستند. این جدول در جهت کشف مؤلفه‌های اساسی بدون چرخش (rotation) است (استخراج عامل‌ها با ویژه مقدار<sup>۱۰۶</sup> ۱ معتبر است).

منبع: World Values Surveys, I-IV.

۱- برای گزینه «مهم نیست» از سنجه «همسایگان منفور» (متغیرهای شماره ۵۱ تا ۶۰ [از پرسشنامه سال‌های ۹۶-۱۹۹۵])، کد «۱» را در نظر گرفته‌ایم، و برای مابقی کد «۵» را. نمره ۲ را برای پاسخگوییانی در نظر گرفتیم که در مورد همسایگان «افراد مبتلا به ایدز» و «همجنس‌باز» گزینه «مهم نیست» را برگزیده‌اند.<sup>۱۰۷</sup>

<sup>۱۰۶</sup> eigenvalues.

<sup>۱۰۷</sup> م.: پرسش‌های ۵۱ و ۶۰ به این ترتیب مطرح شده بودند:

کارت G را نشان دهید (در این کارت گزینه‌هایی که ذیلاً می‌بینید درج شده بود):

«در این فهرست، گروه‌های مختلفی از مردم نام برده شده‌اند. لطفاً کسانی را که مایل نیستید همسایه شما باشند را مشخص کنید (برای هر گزینه یک پاسخ ثبت کنید).

داده‌های تجمیع شده عبارتند از میانگین‌های ملی در این طیف با ارزش ۲-۰۰.  
 ۲- برای گزینه «قبلاً انجام داده‌ام» برای سنجه «امضای طومار» (متغیر شماره ۱۱۸ [از پرسشنامه سال‌های ۹۶-۱۹۹۵])،  
 کد «۱» را در نظر گرفته‌ایم، و برای مابقی کد «۰» را.  
 داده‌های تجمیع شده عبارتند از در صد افرادی که در سطح ملی گزینه «قبلاً انجام داده‌ام» را انتخاب کرده‌اند.<sup>۱۰۸</sup>

**G:**

افرادى که سابقه ارتکاب به جرم دارند؛	❖	۱	۲
افرادى که از نژاد ديگرى هستند؛	❖	۱	۲
افراطى‌هاى سياسى؛	❖	۱	۲
کسانى که زياد مشروب مى‌خورند؛	❖	۱	۲
افرادى که به لحاظ روانى وضعيت نامتعادلى دارند؛	❖	۱	۲
مسلمانان (این گزینه مربوط به اروپای غربی است؛ در سایر کشورها گزینه «یهودیان»، «مسیحیان»، یا دیگر گروه‌های کوچک و در عین حال آشکارا اقلیت را جایگزین کنید)؛	❖	۱	۲
افراد مبتلا به ایدز؛	❖	۱	۲
معتادان؛	❖	۱	۲
همجنس‌بازان؛	❖	۱	۲
نمی‌دانم (این گزینه را برای پاسخگو نخوانید).	❖	۱	۲

م<sup>۱۰۸</sup>: پرسش ۱۱۸ به این ترتیب مطرح شده بود:

«کارت O را نشان دهید (در این کارت گزینه‌هایی که ذیلاً می‌بینید درج شده بود):

«حال، خواهش می‌کنم که به این کارت توجه کنید. من می‌خواهم برخی از اشکال مختلف عمل سیاسی که مردم می‌توانند در آن شرکت کنند را بخوانم، و خواهش می‌کنم در مورد هر یک، به من بگویید که آیا واقعاً شما یکی از این کارها را انجام داده‌اید؟ آیا شما می‌توانید این کارها را انجام دهید؟ یا تحت هیچ شرایطی حاضر به انجام آن نیستید؟»

**O:**

امضاء طومار؛	❖	۱	۲	۳	۹
--------------	---	---	---	---	---

۳- اولویت‌های اول و دوم پاسخگویان برای گزینه‌های «اعطای امکان اظهار نظر به مردم در تصمیم‌گیری‌های مهم حکومتی» و «حراست از آزادی بیان» (متغیرهای شماره ۱۰۷ و ۱۰۶ [از پرسشنامه سال‌های ۹۶-۱۹۹۵])، در یک شاخص ۴ نمره‌ای کدگذاری می‌شوند:

۱. کد ۳ برای کسانی که هر دو گویه را به عنوان اولویت اول و دوم خود مطرح می‌کنند؛
۲. کد ۲ برای کسانی که یکی از این دو گویه را به عنوان اولویت نخست خود عنوان کرده‌اند؛
۳. کد ۱ برای کسانی که یکی از این دو گویه را به عنوان اولویت دوم خود مطرح کرده‌اند؛
۴. و کد ۰ برای کسانی که هیچ یک از این دو گویه را به عنوان اولویت نخست یا دوم خود عنوان نکرده‌اند.<sup>۱۰۹</sup>

شرکت در تحریم؛	❖	۱	۲	۳	۹
شرکت در تظاهرات	❖	۱	۲	۳	۹
قانونی؛					
شرکت در اعتصابات	❖	۱	۲	۳	۹
غیررسمی؛					
اشغال ساختمان‌ها یا کارخانجات.	❖	۱	۲	۳	۹

<sup>۱۰۹</sup> م.: پرسش‌های ۱۰۶ و ۱۰۷ به این ترتیب مطرح شده بودند:

«کارت M را نشان دهید (در این کارت گزینه‌هایی که ذیلاً می‌بینید درج شده بود):

«V106. اگر مجبور به انتخاب یکی از گزینه‌ها باشید، شما می‌گویید که کدام یک از گزینه‌هایی که در این کارت نوشته شده‌اند، بیشترین اهمیت را دارند؟ (در پاسخ فقط یک کد را بیان کنید).

«V107. و کدام یک به لحاظ اهمیت در موقعیت دوم است؟ (در پاسخ فقط یک کد را بیان کنید).»

#### M:

حفظ نظم در کشور؛	❖	۱	۱
اعطای امکان اظهار نظر به مردم در تصمیم‌گیری‌های مهم حکومتی؛	❖	۲	۲
مبارزه با افزایش قیمت‌ها؛	❖	۳	۳
حراست از آزادی بیان؛	❖	۴	۴
نمی‌دانم (این گزینه را برای پاسخگو نخوانید).	❖	۹	۹

- داده‌های تجمیع شده عبارتند از میانگین‌های ملی در این طیف ۰ تا ۳ نمره‌ای.
- ۴- برای پاسخگویی که معتقد بودند که «اغلب مردم قابل اعتمادند» (متغیر شماره ۲۷ | از پرسشنامه سال‌های ۹۶-۱۹۹۵)، کد «۱» را در نظر گرفته‌ایم، و برای مابقی کد «۵» را<sup>۱۱۱</sup>.
- داده‌های تجمیع شده عبارتند از در صد افرادی که در سطح ملی گویه «قبلاً انجام داده‌ام» را انتخاب کرده‌اند.
- ۵- مقیاس رتبه‌بندی ۱۰ نمره‌ای رضایت از زندگی در «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی» (متغیر شماره ۶۵ | از پرسشنامه سال‌های ۹۶-۱۹۹۵)<sup>۱۱۱</sup>.
- داده‌های تجمیع شده عبارتند از میانگین‌های ملی که در این مقیاس ۱ تا ۱۰ نمره‌ای است.
- ۶- «خدا در زندگی شما چقدر مهم است» (متغیر شماره ۱۹۰ | از پرسشنامه سال‌های ۹۶-۱۹۹۵). پاسخ در مقیاس ۱۰ نمره‌ای (۱: به هیچ وجه، ۱۰: بسیار مهم)<sup>۱۱۱</sup>.

م<sup>۱۱۰</sup>: پرسش ۲۷ به این ترتیب مطرح شده بود:

«V27. در کل، آیا می‌شود بگویید که آیا اغلب مردم قابل اعتمادند، یا اینکه نمی‌توانید در رابطه با افراد خیلی مطمئن باشید؟»

- |   |   |  |
|---|---|--|
| ❖ | ۱ | اغلب مردم قابل اعتمادند؛                     |
| ❖ | ۲ | نمی‌شود خیلی مطمئن بود؛                      |
| ❖ | ۹ | نمی‌دانم (این گزینه را برای پاسخگو نخوانید). |

م<sup>۱۱۱</sup>: پرسش ۶۵ به این ترتیب مطرح شده بود:

«کارت H را دوباره نشان دهید (در این کارت گزینه‌هایی که ذیلاً می‌بینید درج شده بود):»

«V65. با در نظر گرفتن تمام جوانب، این روزها، در مجموع چقدر از زندگی خود راضی هستید؟ لطفاً از این کارت برای کمک به پاسخ خود استفاده کنید.»

**H:**

=

م<sup>۱۱۲</sup>: پرسش ۱۹۰ به این ترتیب مطرح شده بود:

داده‌های تجمیع شده عبارتند از میانگین‌های ملی که در این مقیاس ۱ تا ۱۰ نمره‌ای است. چنانکه رالز<sup>۱۱۳</sup> نشان داده است، ارزش‌های معطوف به ابراز وجود (که به صورت یک وجهه نظر بیان شده باشند) را می‌توان به عنوان تأکید «عقلانی» یا متقابل<sup>۱۱۴</sup> بر استقلال فردی تلقی کرد: افرادی که اولویت بالایی برای استقلال خویش قایلند، خواهان آنند که این استقلال از سوی دیگران مراعات شود، چرا که ممکن نیست که دیگران استقلال کسی را مراعات کنند، بدون آنکه او مراعات استقلال دیگران را بکند. بنا بر این، برای افرادی که اولویت بالایی برای تحصیل استقلال برای خود قایلند، عقلانی است که به استقلال دیگران نیز احترام بگذارند. در راستای این برداشت عقلانی از عمل متقابل، ارزش‌های معطوف به ابراز وجود هم مستلزم تأکید بر ابراز وجود خود و هم مستوجب پذیرش ابراز وجود دیگرانند. بنا بر این، ارزش‌های معطوف به ابراز وجود مستلزم وجهه نظرهای مربوط به «آزادی فردی» (مثلاً آمادگی برای انجام اعتراضات مدنی چون تهیه طومارهایی برای مقامات مسؤول<sup>۱۱۵</sup>) و آرزوهای آزادی<sup>۱۱۶</sup> و همچنین

---

«کارت V را نشان دهید (در این کارت گزینه‌هایی که ذیلاً می‌بینید درج شده بود):

«V190. خدا در زندگی شما چقدر مهم است؟ لطفاً از این مقیاس برای نشان دادن پاسخ خود استفاده کنید. ۱۰ به معنای «بسیار مهم»، و ۱ به معنای «به هیچ وجه مهم نیست» است.

---

V:

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

=

---

<sup>۱۱۳</sup> Rawls, 1993.

<sup>۱۱۴</sup> reciprocal.

<sup>۱۱۵</sup> آن چنان که بارنز و کاز و همکارانشان (Barnes and Kaase et al., 1979) متذکر شده‌اند، امضای طومار یک اعتراض مدنی کم هزینه است. بنابراین، جامعه‌ای که در آن بسیاری از افراد طومارهایی را امضا می‌کنند، دارای فرصت ساختاری غنی برای اعتراضات کم هزینه است. این به نوبه خود مستلزم آن است که تعداد زیادی از افراد باشند که هزینه‌های بالایی را برای ایجاد فرصت‌های کم هزینه برای همه متحمل شوند.

<sup>۱۱۶</sup> هر چند که این آیتم‌ها از طیف پسا مادی‌گرایی (به زیرنویس شماره ۳ از جدول (۲) نگاه کنید) اقتباس شده

وجهه نظرهای مربوط به «تساهل اجتماعی» (مانند اعتماد بین فردی و تساهل در قبال تنوع اجتماعی) (برای متغیرهای عملیاتی این دو وجهه نظر به پی‌نوشت‌های جدول (۲) نگاه کنید). ابراز وجود، یک هدف اساسی انسانی است، و دستیابی به آن بهزیستی ذهنی<sup>۱۱۷</sup> را ارتقا می‌بخشد. به این ترتیب، مقادیر بالای ارزش‌های معطوف به ابراز وجود با سطح نسبتاً بالای رضایت از زندگی همراه خواهد بود. در نهایت، ارزش بقاء و دینداری قوی با ارزش‌های معطوف به ابراز وجود رابطه منفی دارند.

همان‌طور که انتظار داشتیم، بارهای عاملی از سطح فردی درون‌ملتها به سطح فردی [در مقیاس بین‌ملی] و به سطح تجمیع شده ملی افزایش می‌یابند. ادله این مطلب را در فصل قبل توضیح دادم: (۱) گرایش مرکزی آشکار در درون‌ملتها موجب می‌شود که سوگیری‌های ارزشی افراد در حیطه محدودی قرار گیرند و ارتباط بین این سوگیری‌ها تا طیف بسیار گسترده‌تر تنوع ارزش‌ها در سطح بین‌الملل را در نظر نگیریم معلوم نمی‌شود؛ (۲) خطای اندازه‌گیری در سطح فردی با تجمیع این اندازه‌ها حذف می‌شود، و این دلیل دیگری برای این نکته است که چرا منظومه تغییرات اجتماعی در سطح تجمیع شده بیشترین وضوح را دارد. این خصوصاً در مورد رضایت از زندگی مهم است. اگر تغییر متغیر رضایت از زندگی را در سطح فردی در مقیاس بین‌ملی در نظر بگیریم، آنگاه سطوح بالای رضایت از زندگی تنها ارتباط ضعیفی را با مجموعه ارزش‌های معطوف به ابراز وجود خواهند داشت. اما در میان نمونه‌های نظرسنجی شده از افراد ملل مختلف، و حتی از این بیشتر، در سطح تجمیع شده ملی، رضایت از زندگی به وضوح با مجموعه ارزش‌های معطوف به ابراز وجود در رابطه است: کشورهایی که شهروندان آنها تساهل بیشتری نسبت به تنوع انسانی نشان می‌دهند، تمایل نیرومندی برای مداخله در اعتراضات مدنی دارند و نسبت به سایر شهروندان اعتماد بیشتری دارند (همچنین این افراد سطوح بالنسبه بالایی از رضایت از زندگی و سعادت را نشان می‌دهند). فی‌الجمله، سعادت در جوامعی پدید می‌آید که شهروندان تأکید بالنسبه بیشتری بر ابراز وجود از خود نشان دهند. در تحلیل‌هایی که از این پس

است، اما ما با وارد کردن آیتم «آرزوهایی آزادی» آن را از طیف پسا مادی‌گرایی (مانند ترجیح یک «جامعه صمیمیت بیشتر»، «شهرهای قشنگ» و «جامعه‌ای که در آن علم بیشتر از ثروت ارزش داشته باشد») متمایز کردیم. این تمایز توسط وتسل و انگلهارت شرح و بسط بیشتری یافته است (Welzel and Inglehart, 2001).

<sup>۱۱۷</sup> subjective well-being.



می‌رود، ما مقادیر ابراز وجود مستخرجه از مرحله دوم از «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی» (که در حدود سال ۱۹۹۰ تهیه شد) را به عنوان متغیر در نظر گرفتیم تا متعاقباً سطوح دموکراسی مؤثر را در سال ۲۰۰۰-۱۹۹۹ بسنجیم. و همچنین مقادیر ابراز وجود مستخرجه از مرحله سوم «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی» (که در حدود سال ۱۹۹۵ تهیه شد) را به عنوان متغیر در نظر گرفتیم که با تغییرات در سطح فردی درآمد و تحصیلات سال ۱۹۹۰ تبیین می‌شوند. این زمان‌بندی برای اطمینان از اینکه متغیر مستقل قبل از تأثیرات فردی اندازه‌گیری شده، اتخاذ گردیده است. با این حال، همه ۷۳ ملتی که حداقل یک سنجش از ارزش‌های معطوف به ابراز وجود آنها در دست بود، در کل مراحل «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی» شرکت نداشتند. بنا بر این، ما به جای حذف تعداد زیادی از کشورها از تحلیل خود، تصمیم گرفتیم که جاهای خالی اطلاعات مربوط به آن کشور را در یک پیمایش، با برآورد حاصل از پیمایشی که در آن داده‌های مربوط به مقادیر ارزش‌های معطوف به ابراز وجود اندازه‌گیری شده است پر کنیم. این امر، این امکان را به ما می‌دهد که کل کشورهای تحت پوشش «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی» را در تحلیل خود وارد کنیم. نارسایی‌های حاصل از استفاده از داده‌های برآوردی در برخی موارد، خصوصاً در موضوع مورد مطالعه ما قابل ملاحظه نیست، چرا که تغییرات ارزشی علی‌الغالب کند پیش می‌روند. در نتیجه، سطوح بین ملی مقادیر متغیرهای مربوط به ارزش‌های معطوف به ابراز وجود در یک لحظه از زمان، برآورد بسیار دقیقی از همین متغیر در زمان‌های اندکی پیش‌تر یا بعدتر به دست می‌دهد. به بیان دقیق‌تر، خطای پیش‌بینی در همبستگی ارزش‌های معطوف به ابراز وجود در سال ۱۹۹۵ با ارزش‌های معطوف به ابراز وجود در سال ۱۹۹۰ (و بر عکس) کمتر از ۱۰ درصد است. این دامنه خطا تنها یک چهارم دامنه خطایی است که در مورد ارتباط ابزارها-انگیزش‌ها و ارتباط انگیزش‌ها-قواعد در مورد «توسعه انسانی» معمول است. بنا بر این، این مدل ارتباط‌ها را بر اساس برآورد اطلاعات پیمایشی ناموجود از اطلاعات پیمایشی موجود ترسیم می‌کنیم. بعدها شرح مفصلی درباره اینکه چگونه اطلاعات ناموجود مربوط به ارزش‌های معطوف به ابراز وجود در سال ۱۹۹۰ و ۱۹۹۵ را بر مبنای اطلاعات موجود از ارزش‌های معطوف به ابراز وجود را از مرحله دیگر «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی» برآورد کرده‌ایم، [در متن دیگری] خواهیم آورد<sup>۱۱۸</sup>.

<sup>۱۱۸</sup> برای اطلاعات بیشتر و دسترسی به آخرین نسخه این گزارش به سایت WVS مراجعه فرمائید

مؤلفهٔ ابزاری «توسعهٔ انسانی»، یعنی امکانات فردی را با استفاده از «شاخص امکانات قدرت» ونهنن<sup>۱۱۹</sup> اندازه‌گیری کردیم. این شاخص سنجه‌های امکانات مادی و فکری ملت را با سنجه‌ای از پیچیدگی اجتماعی تلفیق می‌کند. ما اخیرترین نسخه از ونهنن که پایان دههٔ ۱۹۹۰ را پوشش می‌دهد را مورد استفاده قرار دادیم<sup>۱۲۰</sup>.

این سنجه از شاخص‌های واحدی مانند سرانهٔ تولید ناخالص ملی بهتر است. آمارتیا سن<sup>۱۲۱</sup> استدلال کرده است که سرانهٔ تولید ناخالص ملی سنجهٔ ناقصی از امکانات انسانی یک جامعه است که تنها درآمد مالی را پوشش می‌دهد، و دیگر امکانات مهم مانند تحصیلات را نادیده می‌گیرد. برخی از کشورهای عضو آپک سرانهٔ تولید ناخالص ملی بالایی دارند، اما میزان تحصیلات در آنها بالنسبه پایین است. با استفاده از سنجهٔ ترکیبی امکانات فردی، این کشورها نمرات متوسطی دریافت می‌کنند (که علی‌الظاهر تصویر دقیق‌تری از واقعیت موجود ارایه می‌دهد). از سوی دیگر، تولید ناخالص ملی درآمد را اندازه نمی‌گیرد، این در حالیست که از دیدگاه نظریهٔ دموکراتیک<sup>۱۲۲</sup>، پراکندگی نسبتاً برابر امکانات، پیش شرط مهمی

(<http://wvs.isr.umich.edu>). م.

<sup>۱۱۹</sup> “index of power resources”, Vanhanen, 1997.

<sup>۱۲۰</sup> ونهنن سه شاخص فرعی ساخته است؛ شاخص فرعی «امکانات مادی» در اشاره به سهم مزارع خانوادگی در بخش‌های کشاورزی (این شاخص با میزان مشارکت بخش‌های کشاورزی در تولید ناخالص ملی سنجیده می‌شود) و تمرکززدایی از امکانات غیرکشاورزی (مساوی است با ۱۰۰ منهای سهم دولت، تجارت خارجی و سپرده‌های ملی عمده، در تولید ناخالص ملی). شاخص فرعی «امکانات معنوی» با تعداد دانشجویان در هر ۱۰۰۰۰۰ نفر و همچنین میزان باسوادی سنجیده می‌شود. شاخص فرعی «تنوع شغلی» (آنچه ما به آن «پیچیدگی اجتماعی» می‌گوییم) از دارایی جمعیت شهری و در صد نیروی کار غیر کشاورزی ساخته می‌شود. کل متغیرهایی که در ساختن شاخص‌های فرعی دخالت دارند، قبل از ترکیب شدن در این شاخص‌ها استاندارد می‌شوند. سه شاخص فرعی، هر یک از ترکیب جمعی متغیرهای سازنده‌شان ساخته می‌شوند، با این فرض که هر شاخص فرعی نشانگر یک جنبهٔ مربوط به خود است. آنگاه، همین فرض به مضربی از شاخص‌های برای ساختن یک شاخص کلی از امکانات فردی به کار می‌رود. این شاخص به صورتی که حداکثر به عدد ۱۰۰ منتهی شود، استاندارد شده است. برای شرح مفصلی از ساخت این شاخص به صفحات ۶۳-۴۲ از کتاب ونهنن (Vanhanen, 1997) و پیوست‌های کتاب (که در آن منابع دادهٔ تحقیق به خوبی مستند شده‌اند) مراجعه فرمایید.

<sup>۱۲۱</sup> Sen, 1997.

<sup>۱۲۲</sup> Dahl, 1973: chapter 4; Muller, 1997.

برای عملکرد دموکراسی است. مثلاً اغلب کشورهای امریکای لاتین در مقایسه با کشورهای آسیایی که سطح مشابهی از سرانه تولید ناخالص ملی را دارند، دارای سطح بسیار بیشتری از پراکندگی نابرابر درآمدند. دست آخر، پیچیدگی اجتماعی که برای فردیت یافتن امکانات اهمیت دارد، با شاخص تولید ناخالص ملی نشان داده نمی‌شود.

به این دلایل، از شاخص «توسعه انسانی» استفاده می‌کنیم تا سنجۀ کامل‌تری از امکانات فردی به دست دهیم.<sup>۱۳۳</sup> این شاخص محدودیت‌های خود را دارد: یکی از سه مؤلفه آن، امید به زندگی است که در میان جوامع کمتر و بیشتر از دامنه ۱۰۰۰ و ۵۰۰۰ دلار سرانه تولید ناخالص ملی، واریانس ناچیزی دارد.<sup>۱۳۴</sup> بر عکس، شاخص ونهن تمام جنبه‌های امکانات فردی را که برای تئوری «توسعه انسانی» ما مناسب است دارد. این شاخص نه تنها سلسله مراتب، بلکه همچنین پراکندگی این امکانات را نیز اندازه می‌گیرد. در نهایت، این شاخص دارای سنجۀ ای برای پیچیدگی اجتماعی است. گرچه این شاخص تا اندازه‌ای مبتنی بر برآوردهاست، با این حال اعتبار تجربی آن بسیار بالاست: این شاخص با دموکراسی مؤثر ( $r=.86, N=99$ ) و ارزش‌های معطوف به ابراز وجود ( $r=.90, N=73$ ) همبستگی بیشتری در مقایسه با همبستگی این دو متغیر با سرانه تولید ناخالص ملی (۰.۸۴. با هر دو متغیر) و با شاخص «توسعه انسانی» (به ترتیب ۰.۶۹ و ۰.۷۵) دارد. شاخص ونهن برخی جنبه‌های مهم واقعیت را پوشش می‌دهد که شاخص‌های دیگر، آنها را در بر نمی‌گیرند. هم ملاحظات نظری و هم ملاحظات تجربی به کاربرد شاخص ونهن به عنوان معتبرترین سنجۀ امکانات فردی تأکید می‌گذارند.

مؤلفه قاعده‌ای «توسعه انسانی» (دموکراسی مؤثر) را با تلفیقی از نمرات حقوق مدنی و سیاسی «خانه آزادی» و برآوردهای مربوط به فساد نخبگان که از «شفافیت بین‌الملل» اقتباس شده است ساخته‌ایم.<sup>۱۳۵</sup> نمرات «خانه آزادی» دامنه‌ای از ۱ تا ۷ را درباره هر یک از دو طیف در بر می‌گیرد.

<sup>۱۳۳</sup> Human Development Report, 2000.

<sup>۱۳۴</sup> Hughes, 1999: 98.

<sup>۱۳۵</sup> به کتاب الکینز (Elkins, 2000) نگاه کنید که با استدلال نظری و همچنین شواهد تجربی قانع‌کننده‌ای نشان داده است که دفاع پرزورسکی و لیمونگی (Przeworski and Limongi, 1997) از مقوله‌بندی دو گانه دموکراسی در مقابل غیر دموکراسی با دشواری مواجه است و سنجه‌های پیوستاری از دموکراسی نسبت به این دو گانه مرجح‌اند.

۱ نشان دهنده بالاترین و ۷ بیانگر پایین‌ترین میزان آزادی است.<sup>۱۲۶</sup> ما این طیف را طوری بر عکس کردیم که نمرات بالاتر سطح گسترده‌تری از آزادی را نشان دهند. نمرات «خانه آزادی» برآوردهای دقیقی در مورد گستره حقوق پذیرفته شده در جامعه به دست می‌دهند. ما این برآوردها را به عنوان سنج‌های از دموکراسی صوری می‌پذیریم که مؤلفه لازم و نه کافی دموکراسی مؤثر است. ما آخرین نمرات که شامل اطلاعات سال‌های ۲۰۰۰-۱۹۹۹ می‌شوند را مورد استفاده قرار دادیم تا مطمئن باشیم که سنجش ما از دموکراسی صوری به لحاظ زمان‌بندی با ارزش‌های معطوف به ابراز وجود که عامل پیش‌بینی کننده آن است تناسب دارد.

نمرات «خانه آزادی» سنجه ناقصی از حقوق شهروندی است. این نمرات میزانی را که حقوق پذیرفته شده در رفتار واقعی نخبگان مراعات می‌شود مغفول می‌دارد. این مشکل را می‌توان با استفاده از شاخص‌های شناخت فساد اقتباس شده از «شفافیت بین‌الملل»<sup>۱۲۷</sup> مرتفع کرد.<sup>۱۲۸</sup> همچنین این نمرات مبتنی بر رتبه‌بندی‌های دقیقی است (در مورد موضوع مورد بحث ما، مشخص کرده است که نخبگان سیاسی، اداری و اقتصادی یک کشور معین، به چگونه فسادی آلوده‌اند). یکی از شاخص‌های اعتبار این برآوردها این است که آنها شدیداً با تلقی شهروندان از فساد نخبگان در پیمایش‌های معتبر همبستگی دارند.<sup>۱۲۹</sup> نمرات «شفافیت بین‌الملل» دامنه‌ای از ۱ تا ۱۰۰ را شامل می‌شوند که ۱۰۰ نشان دهنده بیشترین میزان فساد است. با معکوس کردن این نمرات می‌توان به سنجه «سلامت نخبگان» دست یافت. همان طور که در فصل قبل آمد، ما تعریف عملیاتی دموکراسی مؤثر را کنش متقابل بین دموکراسی صوری و سلامت نخبگان دانستیم. در این تلقی، سلامت نخبگان فاکتور وزن دهنده‌ای<sup>۱۳۰</sup> است که حقوق قانونی را مؤثر می‌کند. از آنجا که

<sup>۱۲۶</sup> نمرات «خانه آزادی» را می‌توان از سایت اینترنتی «خانه آزادی» (Freedom House) به دست آورد: <http://www.freedomhouse.org>“. برای مشاهده توضیحی درباره فرایند برآورد نمرات و ساخت طیف مربوطه، به منبع Freedom in the World, 1996، صفحات ۵۳۵-۵۳۰ مراجعه کنید. برای تحقیق راجع به اعتبار این شاخص‌ها در مقایسه با دیگر طیف‌های دموکراسی به کتاب Bollen and Paxton, 2000 بنگرید.

<sup>۱۲۷</sup> گزارش داده‌ها و اطلاعات روش‌شناختی را می‌توانید از سایت اینترنتی «شفافیت بین‌الملل» (Transparency International) به دست آورید: <http://www.transparency.org>“.

<sup>۱۲۸</sup> برای استدلالی مشابه به این منبع نگاه کنید: Rose, 2001.

<sup>۱۲۹</sup> Rose, 2001.

<sup>۱۳۰</sup> weighting factor.

سلامت نخبگان فاکتوری وزن دهنده است نه فاکتور جبران کننده<sup>۳۱</sup>، ما نتیجه معکوس شده را در محاسبه خود به کار می‌بندیم و نمرات «خانه آزادی» (طوری استاندارد کردیم که حداکثر آن ۱۰ شود) را در «سلامت نخبگان» (طوری استاندارد کردیم که حداکثر آن ۱۰ شود) ضرب می‌کنیم. این کار شاخصی از دموکراسی مؤثر به دست می‌دهد که دامنه‌ای از ۰ تا ۱۰۰ را در بر می‌گیرد. از آنجا که ما اخیرترین نمرات «شفافیت بین‌الملل» را که مربوط به سال ۱۹۹۹ می‌شد در نظر گرفتیم، ما شاخص دموکراسی مؤثر مربوط به سال ۲۰۰۰-۱۹۹۹ را به دست آوردیم. چنان که می‌توان در یک نمودار دو بعدی نشان داد (این نمودار در اینجا نیامده است)، این سنجه در نشان دادن سطح بالای دموکراسی محدودتر از موقعی است که با نمرات برگرفته از «خانه آزادی» (یعنی همان شاخصی که از نظر ما گویای دموکراسی صوری بود) ضرب شود.

مخلص کلام، ما سنجه‌هایی از سطح (۱) امکانات فردی، (۲) ارزش‌های معطوف به ابراز وجود، و (۳) دموکراسی مؤثر ساخته‌ایم. این سنجه از نمرات یکسره متفاوتی برگرفته شده است. با اذعان به این نکته که ممکن است این سنجه‌ها شامل خطای اندازه‌گیری قابل ملاحظه‌ای باشند، این واقعیت که روابط سیستماتیک نیرومندی بین این سنجه‌ها یافته‌ایم، نشان می‌دهد که هر یک از آنها جنبه‌های نیرومندی از واقعیت را می‌سازند.

. -

برای آزمون قابلیت کاربرد عمومی نظریه «توسعه انسانی»، باید بررسی کنیم که آیا «ارتباط‌های بین سه مؤلفه توسعه انسانی» به دلیل قابلیت کاربردشان به صورت فراتر از حوزه‌های فرهنگی، جهانشمولند؟. اگر ارتباط‌های «توسعه انسانی» تنها در درون یک حوزه فرهنگی خاص قابل اعمال باشند، آنگاه نمی‌توان «توسعه انسانی» را یک تئوری عام دانست.

وبر<sup>۳۲</sup>، آیزنشتات<sup>۳۳</sup>، کستلز<sup>۳۴</sup>، هاتینگتون<sup>۳۵</sup>، انگلهارت<sup>۳۶</sup>، و دیگران دریافته‌اند که ملت‌ها در درون واحدهای بزرگی رده‌بندی می‌شوند که می‌توان به آنها «خانواده کشوری»، «حوزه

<sup>۳۱</sup> compensating factor.

<sup>۳۲</sup> Weber, 1958.

<sup>۳۳</sup> Eisenstadt, 1986.

<sup>۳۴</sup> Castles, 1996.

<sup>۳۵</sup> Huntington, 1996.

<sup>۳۶</sup> Inglehart, 1997.

فرهنگی»، یا «تمدن» اطلاق کرد. کشورهایی که به حوزه‌های فرهنگی مشابه تعلق دارند گرایش به جهان‌بینی‌های مشابه، پیشینه‌های نهادی مشابه و الگوهای حیات اقتصادی مثل هم دارند. بنا بر این، حوزه‌های فرهنگی را می‌توان واحدهای بین ملی دانست که الگوهای مشابه توسعه اجتماعی دارند. سه متغیر برای تعیین حوزه‌های فرهنگی را در نظر گرفتیم:

۱. پیشینه‌های تاریخی، بویژه ریشه‌های دینی مشترک؛

۲. پیشینه امپراطوری یا پادشاهی مشترک؛

۳. عامل سرزمین یا مجاورت؛ عاملی که تقسیمات میان ملل را تسهیل می‌کند.<sup>۱۳۷</sup>

در جدول ۳ کادراهایی که نام کشورها در آنها با ستاره همراه است گروهی از ملت‌ها را مشخص می‌کنند که به حوزه‌های جداگانه فرهنگی تعلق دارند. نخستین معیار تعیین‌کننده این مقوله‌بندی پیشینه دینی است؛ این مقوله‌بندی نشان می‌دهد که ۱۸ کشور به لحاظ تاریخی پیشینه پروتستان داشته‌اند یا پروتستان‌ها بزرگترین گروه دینی در آن کشورها بوده‌اند؛ ۲۷ کشور کاتولیکند؛ ۱۰ کشور ارتدکس مسیحی و ۱۰ کشور اسلامی‌اند؛ و یک مقوله باقیمانده که ۵ کشور را شامل می‌شود، کشورهایی را در بر می‌گیرد که دارای ادیان «آسیایی» همچون بودایی، هندویی، یا کنفوسیوسی (مورد اخیر شبه دین<sup>۱۳۸</sup> است) هستند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

<sup>۱۳۷</sup> Kopstein & Reilly, 2000.

<sup>۱۳۸</sup> quasi-religion.

دین	مسیحیت غربی		ادیان شرقی	
	پروتستان	کاتولیک	ارتدکس	اسلام
دوره اروپای غربی	آلمان*		ارمنستان*	کشورهای آلمان زبان
	دانمارک*		یونان	
	فنلاند*		فرانسه*	کشورهای متحدانه‌ای
	ایسلند*		ایتالیا*	
	نروژ*		مالت*	کشورهای اسلاوینوی
	سوئد*		پرتغال*	
هند*		اسپانیا*	کشورهای بنوکس	
		دانمارک*		
بریتانیای ماوراء بحار		ایرلند*	ایرلند*	مراکز دینتکلیا
اروپای شرقی	استرالیا*		ارمنستان*	کشورهای قفقاز
	نیوزیلند*		گرمستان*	
	کانادا*		بلاروس*	ایده‌های شریعت شرق
	ایالات متحده*		مقدونیه*	
کشورهای کاتولیک اروپای مرکزی	مهمه‌های چک*		روسیه*	روسیه و مراجهن*
	مجارستان*		ایران*	
کشورهای کاتولیک یوگسلاوی سابق	لهستان*		ایران*	ایران*
	اسلواکی*		ایران*	
کشورهای شرقی، یوگسلاوی سابق	کرواسی*		ایران*	ایران*
	اسلواکی*		ایران*	
خاور میانه			ایران*	خاورمیانه
			ترکیه*	
آسیای جنوبی			مصر*	کشورهای عرب
			اردن*	
شرق دور			بنگلادش*	هند
			فلسطین*	
کشورهای زیر صحرای افریقا	چاد*			چاد
	آفریقای جنوبی*			
آمریکای لاتین	اینگویا*			آین
	نمیکووه*			
آمریکای جنوبی	آرژانتین*			کره جنوبی
	برزیل*			
آمریکای مرکزی/موزده کارالیب	کوبا*			ایران
	کوبا*			

جدول (۳): موقعیت ملل تحت پوشش «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی» در حوزه‌های فرهنگی و منطقه‌ای

این پنج گروه دینی بر حسب حوزه یا پیشینه امپراطوری یا پادشاهی به گروه‌های فرعی تقسیم شده‌اند، و این گروه‌بندی در مواردی انجام شده که در هر قسمت، تعداد کافی و قابل تقسیمی از کشورها وجود داشته است. به این ترتیب، کشورهای کاتولیک به سه منطقه «اروپای غربی کاتولیک»، «اروپای شرقی کاتولیک» و «آمریکای لاتین» منقسم شده‌اند. تقسیم بین اروپای غربی

و شرقی منعکس کننده این مطلب است که یک کشور به امپراطوری کمونیستی شوروی تعلق داشته است یا نه. امریکای لاتین نه تنها به لحاظ منطقه‌ای متمایز است، بلکه همچنین دارای پیشینه امپراطوری ایبرایی<sup>۱۳۹</sup> بوده است.

در مورد برخی کشورها، باید تقسیمات اضافی ایجاد کرد. در بین کشورهای آسیایی، هیچ معیاری برای متمایز کردن چین و هند با یکدیگر و همچنین با دیگر ملل وجود ندارد. به نظر هانتینگتون<sup>۱۴۰</sup>، این هر دو کشور که جداگانه بیش از یک میلیارد نفر جمعیت دارند یک «تمدن» محسوب می‌شوند. از سوی دیگر، ژاپن، کره جنوبی، و تایوان در پیشینه کنفوسیوسی اشتراک دارند و هر دو در این واقعیت که به لحاظ اقتصادی پیشرفته‌اند مشترکند. به این ترتیب، ما این دو کشور را به طور خلاصه «شرق دور توسعه یافته» می‌نامیم. از این گذشته، استونی و لیتوانی، گر چه دارای پیشینه پروتستانی هستند، اما در گروه کشورهای کاتولیک اروپای شرقی رقم خورده‌اند، چرا که در پیشینه حاکمیت کمونیستی شوروی و پیشینه «مسیحیت غربی» (در مقابل مسیحیت ارتدکس شرقی) مشترک بوده‌اند<sup>۱۴۱</sup>. دست آخر، کشورهای زیر صحرای افریقا بر حسب دین از دیگر کشورها جدا نشده‌اند. هر چند که نفوذ مسیحیت و اسلام در افریقای زیر صحرا وجود دارد، اما آثار خاص دوره پیش از استعمار افریقای سیاه، که مبتنی بر ریشه‌های دینی آنیمیستی (قول به جهانگرایی در همه اشیا) و ترکیب قومی ویژه آن است همچنان بر جای مانده و داغ آنها را بر خود دارد. این امر رده‌بندی جداگانه کشورهای زیر افریقا را به عنوان یک حوزه فرهنگی توجیه می‌کند<sup>۱۴۲</sup>. رده‌بندی ما خام است، اما ۸۵ درصد از واریانس منابع سطح فردی، ۸۴ درصد واریانس در ارزش‌های معطوف به ابراز وجود، و ۸۳ درصد از واریانس دموکراسی مؤثر را در ۷۳ کشور تبیین می‌کند. حتی این مقوله‌بندی خام، حوزه‌های نسبتاً متجانسی را مشخص کرده است.

علاوه بر این تمایز بین «حوزه‌های فرهنگی»، ما رده‌بندی ظریف‌تری را بر مبنای ۲۴ «منطقه»ی کوچک‌تر تدارک دیده‌ایم، مانند اسکاندیناوی، بالتیک، قفقاز، اروپای مدیترانه‌ای، افریقای

<sup>۱۳۹</sup> اسپانیا / بلژیک. م.

<sup>۱۴۰</sup> Huntington, 1996.

<sup>۱۴۱</sup> Huntington, 1996: 159.

<sup>۱۴۲</sup> Huntington, 1996.



مرکزی و غیره. این منطقه‌ها با فونت‌های کوچک‌تر در جدول ۳ نشان داده شده‌اند. طبقه‌بندی منطقه‌ای ۹۳ در صد از واریانس مقیاس بین ملی را در امکانات فردی، ۹۲ در صد از واریانس ارزش‌های معطوف به ابراز وجود، و ۹۱ در صد از واریانس دموکراسی مؤثر را تبیین می‌کند. با اینکه رده‌های حاصل از رده‌بندی به واحدهای منطقه‌ای، بیش از دو برابر رده‌های حاصل از رده‌بندی به حوزه‌های فرهنگی است، با این حال رده‌بندی منطقه‌ای تنها ۸ تا ۹ در صد بیشتر واریانس بین ملی را تبیین می‌کند، که این خود گواهی بر دقت و کفایت حوزه‌بندی فرهنگی در جدول ۳ است.

- . « »

ملت‌ها، منطقه‌ها و حوزه‌های فرهنگی بخشی از زمینه‌ای چند سطحی‌اند: ملت‌ها در درون حوزه‌ها، و منطقه‌ها در درون حوزه‌های فرهنگی جای گرفته‌اند. حال سؤال این است که آیا ارتباط‌ها در فرآیند «توسعه انسانی» از سطح ملی به سطح منطقه‌ای و از سطح منطقه‌ای به سطح حوزه فرهنگی با یا بدون «اصطکاک»<sup>۱۴۳</sup> ترجمه می‌شوند؟<sup>۱۴۴</sup> «اصطکاک» وقتی آشکار می‌شود که ارتباط‌های «توسعه انسانی» در سطوح مختلف تجمع شدن، در عرض‌های از مبدأ<sup>۱۴۵</sup> و طول‌های از مبدأ<sup>۱۴۶</sup> یکسره متفاوتی ظاهر شوند. آیا فرآیند «توسعه انسانی» صرفاً از واحدهای سطح پایین تا واحدهای سطح بالا جمع بسته می‌شود (تجمع می‌شود)؟ یا اینکه «اصطکاک»هایی وجود دارند که نشان می‌دهند که برخی فاکتورهای اضافی از سطحی به سطح دیگر در فرایند مداخله می‌کنند؟ اگر این درست باشد، «توسعه انسانی» را نمی‌توان یک نظریه‌ای عام دانست، بلکه باید آن را تابع سطحی دانست که مورد ملاحظه و مطالعه قرار می‌گیرد.

همان‌طور که جدول (۴) نشان می‌دهد، ارتباط‌های «توسعه انسانی» در هر یک از عرض‌های از مبدأ و طول‌های از مبدأ خود در سطوح مختلف تجمع، تفاوت اساسی ندارند. اعم از سطح ملی، منطقه‌ای یا در سطح حوزه‌های فرهنگی، عرض‌های از مبدأ و طول‌های از مبدأ واقعاً ثابت باقی می‌مانند. بر عکس، همبستگی‌ها، به همان ادله‌ای که قبلاً گفتیم، به طور سیستماتیک با افزایش

<sup>۱۴۳</sup> "frictions".

<sup>۱۴۴</sup> Goldstein et al., 1995.

<sup>۱۴۵</sup> intercept.

<sup>۱۴۶</sup> slop.

سطح تجمع افزوده می‌شوند. در عین حال، این صرفاً نشان می‌دهد که در سطوح پایین‌تر تجمع، بیشتر واریانس تصادفی است. از آنجا که تجمع، واریانس‌های تصادفی را تجمع می‌کند، همبستگی‌ها با سطوح بالاتر تجمع افزوده می‌شوند. اما نه عرض‌های از مبدأ و نه طول‌های از مبدأ روابط در سطوح مختلف تجمع تفاوتی نمی‌کنند. این یافته نشان می‌دهد که «توسعه انسانی» نظریه‌ای عام است، و در سطوح پایین‌تر و بالاتر تجمع یک حالت دارد.

سطوح	ارتباط ابزارها-انگیزش‌ها SELFEXVALS <sup>1995</sup> = $\beta_0+\beta_1^*$ INDIVRESOUR1990+e				ارتباط انگیزش‌ها-قواعد EFFECDEMOC <sup>1999-00</sup> = $\beta_0+\beta_1^*$ SELFEXVALS1990+e			
	عرض از مبدأ $\beta_0$ (اشتباه استاندارد)	طول از مبدأ $\beta_1$ (اشتباه استاندارد)	R پیرسون	مجم نموز ه	عرض از مبدأ $\beta_0$ (اشتباه استاندارد)	طول از مبدأ $\beta_1$ (اشتباه استاندارد)	R پیرسون	مجم نموز ه
کشورها	-1493*** (190)	089*** (00)	090	73	38941*** (192)	29397*** (286)	087	68
دین	-103*** (09)	050*** (04)	093	24	4309*** (246)	2780*** (235)	095	24
موزه فرهنگی	-57** (54)	058*** (06)	097	8	37873*** (252)	33970* (314)	097	8

سطوح معناداری: \* p<.100 \*\* p<.010 \*\*\* p<.001

**علایم امتحاری:**

SELFEXVALS1995:	ارزش‌های ابزار وجود ۱۹۹۵
INDIVRESOUR1990:	امکانات فردی ۱۹۹۰
EFFECDEMOC1999-00:	دموکراسی مؤثر ۱۹۹۹-۲۰۰۰
SELFEXVALS1990:	ارزش‌های ابزار وجود ۱۹۹۰

جدول (۴): ارتباطات «توسعه انسانی» در سطوح مختلف تجمع (تحلیل رگرسیون)

راه دیگر برای بیان این دستاورد تعیین مدل دو سطحی منسجم است که در آن عرض از مبدأ و طول از مبدأ کلی که فراتر از مقیاس حوزه‌های فرهنگی باشد، در کنار واریانس‌های عرض از مبدأ و واریانس‌های طول از مبدأ حوزه‌های فرهنگی برآورد گردند<sup>۱۴۷</sup>. به این ترتیب، رابطه بین امکانات فردی و ارزش‌های معطوف به ابزار وجود، و رابطه بین ارزش‌های معطوف به ابزار وجود و دموکراسی مؤثر را فرموله کرده‌ایم. سطوح واریانس در سطح ملی با پسوند "J"، و در

<sup>۱۴۷</sup> Goldstein et al., 1995.

سطح حوزه‌های فرهنگی با پسوند "k" مشخص شده‌اند. «مدل تصادفی عرض‌های از مبدأ و طول‌های از مبدأ» اینچنین نوشته می‌شود:

$$\text{SELFEXVALS}^{1995}_{jk} = \hat{\alpha}_k + \hat{\alpha}_k * \text{INDIVRESOUR}1990_{jk} + e_{jk}$$

$$\text{EFFECDEMO}^{1999-00}_{jk} = \hat{\alpha}_k + \hat{\alpha}_k * \text{SELFEXVALS}1990_{jk} + e_{jk}$$

می‌توانیم ترکیب عرض از مبدأ و طول از مبدأ را اینچنین توضیح دهیم:

$$\beta_{0k} = \beta_0 + u_{0k} \quad \text{عرض از مبدأ:}$$

$$\beta_{1k} = \beta_1 + u_{1k} \quad \text{طول از مبدأ:}$$

عرض از مبدأ و طول از مبدأ، هر یک مرکبند از اولاً بخشی که در حوزه‌های فرهنگی مختلف ثابت است ( $\hat{\alpha}$ ,  $\hat{\alpha}$ ) و بخشی که در حوزه‌های فرهنگی مختلف متغیر است ( $u_0$ ,  $u_{1k}$ ). علاوه بر این، فاصله خطا برای بقیه واریانس ملت‌ها در نظر گرفته شده است

( $u_{jk}$ ). این فاصله را نه می‌توان به تأثیرات کلی نسبت داد و نه به واریانس حوزه‌های فرهنگی.

مؤلفه‌های سازه‌ها		ارتباط ابزارها-انگیزش‌ها SELFEXVALS <sup>1995</sup> <sub>jk</sub> = $\beta_{0k} + \beta_{1k} *$ INDIVRESOUR1990 <sub>jk</sub> + e <sub>jk</sub>	ارتباط انگیزش‌ها-قواعد EFFECDEMOC <sup>1999-00</sup> <sub>jk</sub> = $\beta_{0k} + \beta_{1k} *$ SELFEXVALS1990 <sub>jk</sub> + e <sub>jk</sub>
عرض از مبدأ، مؤلفه ثابت	$\beta_0$	-5.39*** (09)	39.48*** (198)
واریانس-عرض از مبدأ برای موزه‌های فرهنگی	$V_{0k}$	298 (1483)	34348*** (8533)
طول از مبدأ، مؤلفه ثابت	$\beta_1$	.66*** (02)	29.29*** (234)
واریانس-طول از مبدأ برای موزه‌های فرهنگی	$V_{1k}$	.0 (034)	67.23*** (8.99)
واریانس تصادفی	$e_{jk}$	41.68 (02)	5382658 (20354)
واریانس تبیین شده		67.39	49335.885
تعداد کشورها		۷۱ کشور در ۸ موزه فرهنگی	۶۶ کشور در ۸ موزه فرهنگی

**علایم اقتصادی:**

0:	عرض از مبدأ	SELFEXVALS1995:	ارزش‌های ابراز وجود ۱۹۹۵
1:	طول از مبدأ	INDIVRESOUR1990:	امکانات فردی ۱۹۹۰
J:	سطح ملی	EFFECDEMOC1999-00:	دموکراسی مؤثر ۱۹۹۹-۲۰۰۰
K:	سطح موزه فرهنگی	SELFEXVALS1990:	ارزش‌های ابراز وجود ۱۹۹۰

جدول (۵): ارتباطات «توسعه انسانی» در مدل‌های چندسطحی منسجم (انحراف استانداردها در پرانتز آمده‌اند)

همان‌طور که جدول (۵) نشان می‌دهد، تأثیرات کلی ارتباط ابزارها-انگیزش‌ها و ارتباط انگیزش‌ها-قواعد بسیار معنادارند، بسیار فراتر از خطاهای استاندارد. ما تأثیر زیاد امکانات فردی را بر ارزش‌های معطوف به ابراز وجود و شناسایی کردیم؛ و همچنین رابطه ارزش‌های معطوف به ابراز وجود بر دموکراسی مؤثر را؛ در قیاس با این تأثیرات کلی، واریانس‌های مقطع افقی و مقطع عمودی برای حوزه‌های فرهنگی قابل‌توجهی را نشان دادند، و نتوانستیم مقادیر معناداری از واریانس تبیین‌شده از سوی تأثیرات کلی را شناسایی کنیم. در این وضعیت، می‌توان سهمی را که واریانس‌های مقاطع افقی و عمودی در تبیین واریانس تبیین‌شده دارند، محاسبه کرد: تنها در مورد واریانس مقطع عمودی مدل که ارزش‌های معطوف به ابراز وجود را تبیین می‌کند، بیش از ۲ درصد از واریانس تصادفی را به خود اختصاص داده است، اما در عین حال، با در نظر گرفتن خطای استاندارد آن، این میزان تبیین نیز معنادار نیست.

شیوه دیگر مدل‌سازی برای این یافته‌ها، اندازه‌گیری تأثیر امکانات فردی بر ارزش‌های معطوف به

ابراز وجود با کنترل سطح ارزش‌های معطوف به ابراز وجود در حوزه‌های فرهنگی است. برای انجام این کار، به هر ملت متوسط ارزش‌های معطوف به ابراز وجود حوزه فرهنگی متناظرش را نسبت دادیم و این متغیر را به عنوان یک پیش‌بینی کننده اضافی در نظر گرفتیم. حال، میزانی که یک ملت بر ابراز وجود تأکید دارد، تابعی از متوسط تأکیدی است که در حوزه فرهنگی شناسایی شده است. این مدل به این ترتیب است که تأکید هر ملت بر ابراز وجود را تابعی از پراکندگی درونی حوزه‌های فرهنگی در نظر بگیریم. برای اجتناب از یک سنجه توتولوژیک از پراکندگی حوزه فرهنگی، برای هر ملت میانگینی در سطح حوزه فرهنگی محاسبه می‌کنیم که در آن میزان مربوطه آن ملت . بنا بر این، برای هر ملت، یک حوزه فرهنگی بیرونی<sup>۱۴۸</sup> معین کرده‌ایم که برای مفهوم پراکندگی ضروری است. به همین ترتیب، تأثیر ارزش‌های معطوف به ابراز وجود را بر دموکراسی مؤثر با کنترل سطح دموکراسی مؤثر در حوزه فرهنگی برآورد کردیم.

پیش‌بین‌ها	متغیر وابسته ارزش‌های ابراز وجود ۱۹۹۵			متغیر وابسته دموکراسی مؤثر ۱۹۹۹-۲۰۰۰		
	مدل ۱-۱	مدل ۱-۲	مدل ۱-۳ ۱	مدل ۲-۱	مدل ۲-۲ ۲	مدل ۲-۳ ۲
امکانات فردی ۱۹۹۰	.۵۶** (۰۰۵)			—	—	—
ارزش‌های ابراز وجود ۱۹۹۰	—	—	—	۲۹۳۹۷*** (۲۸۶)		۱۷۶۸** (۳۹۳)
متغیر وابسته در سطح موزه فرهنگی	—	.۹۷۰** (۰۰۵)	.۴۱* (۰۱۲)	.۹۶۹*** (۰۰۵)	.۵۹۳** (۰۱۶)	
Constant	—	—	—	۳۳۹۴*** (۱۹۱)	۱۵۹ (۲۸۷)	۶۴۷۰* (۵۱۶)
R <sup>۲</sup> تصدیق شده	.۸۱	.۷۸	.۸۵	.۷۵	.۷۷	.۸۲
مجم نمونه	۷۳	۷۱	۷۱	۶۸	۷۲	۶۶

کل آنچه در بالا آمده است، ضرایب رگرسیون استاندارد نشده است (انحراف استاندارد) در پرانتز آمده‌اند)

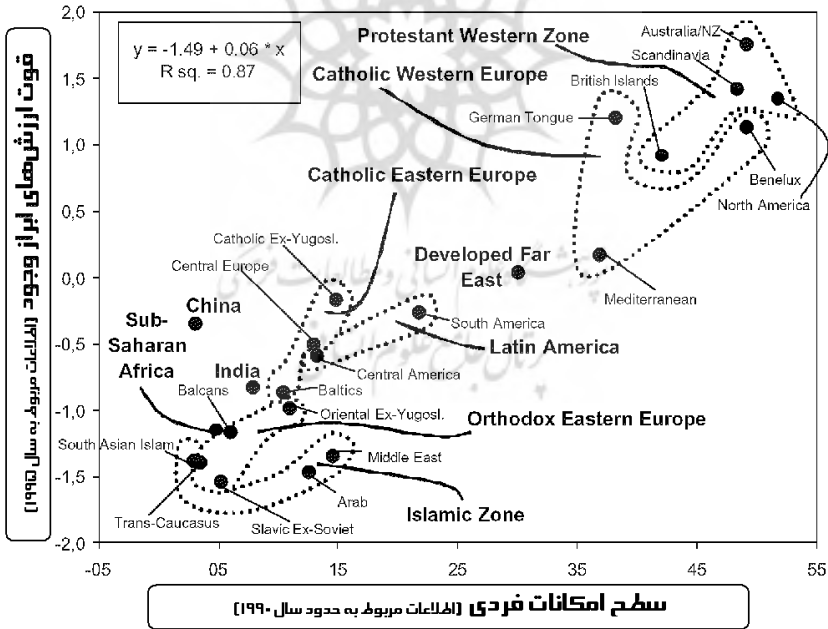
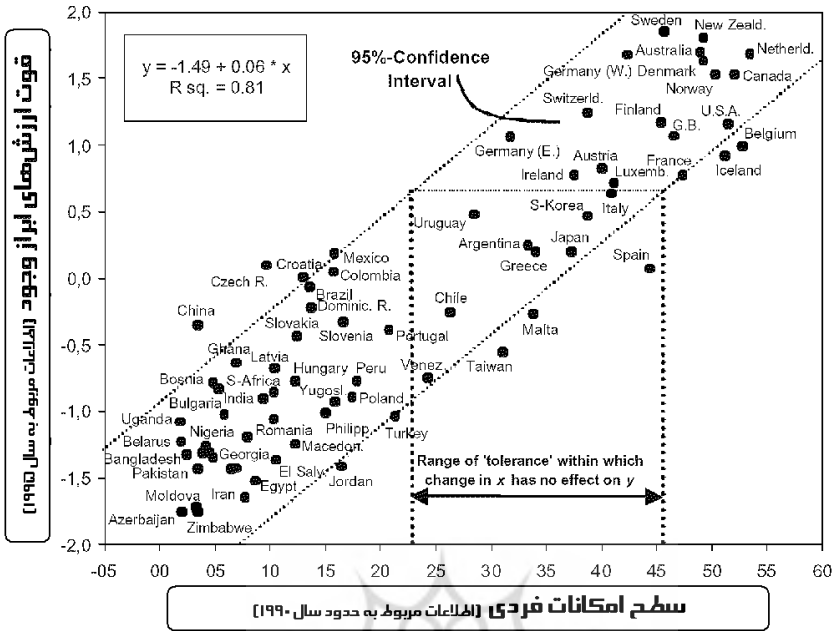
سطوح معناداری: \*\*\* p < .001 \*\* p < .010 \*\*\* p < .100

جدول ۶: ارتباطات «توسعه انسانی» تحت کنترل پراکندگی در درون حوزه‌های فرهنگی

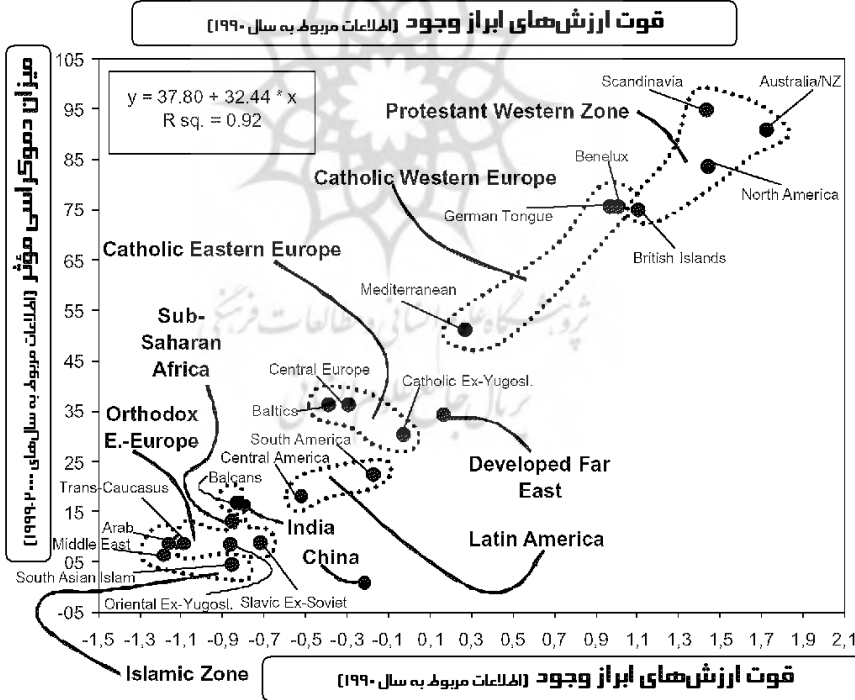
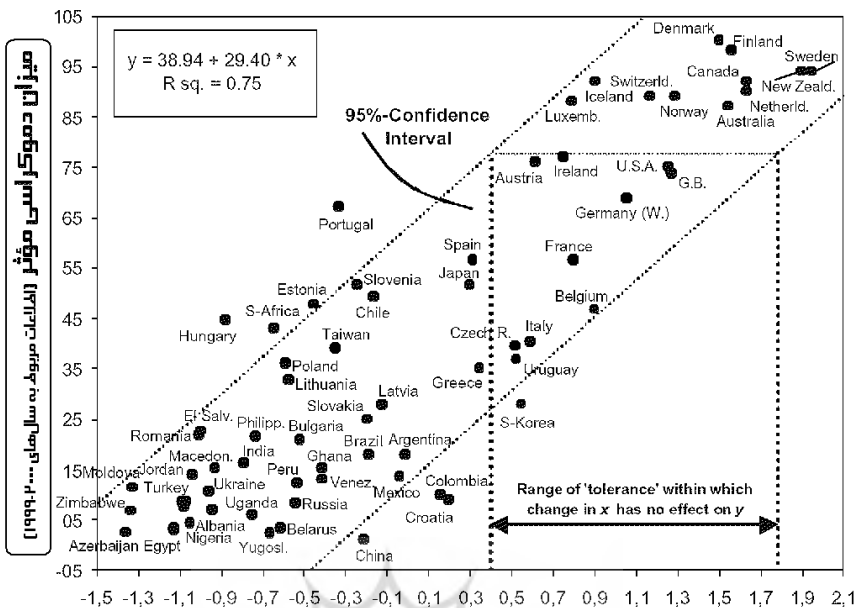
<sup>۱۴۸</sup> exogenous.

نتیجه این رگرسیون را در جدول ۶ نشان داده‌ایم. همان طور که مشخص است، تأثیر امکانات مادی بر ارزش‌های معطوف به ابراز وجود و تأثیر ارزش‌های معطوف به ابراز وجود بر دموکراسی مؤثر، همچنان در مقیاس بین ملی بسیار معنادار می‌ماند، حتی اگر پراکندگی درونی حوزه‌های فرهنگی را کنترل کنیم. این نکته یافته قبلی ما را تأیید می‌کند: ارتباط‌های درونی در فرایند «توسعه انسانی» مستقل از حوزه‌های فرهنگی که این ارتباط‌ها در درون آنها فعالند، عمل می‌کنند: این فرایند، جهانشمول و کلی است. باید به ذهن داشته باشید که با در نظر گرفتن مقدار زیادی از واریانس در هر دو ارتباط «توسعه انسانی»، حوزه‌های فرهنگی، تأثیر معناداری دارند. در واقع، پراکندگی درون حوزه‌های فرهنگی، تبیین ۳۰ درصد از تأثیر امکانات فردی بر ارزش‌های معطوف به ابراز وجود، و ۴۰ درصد از تأثیر ارزش‌های معطوف به ابراز وجود بر دموکراسی مؤثر را به خود اختصاص می‌دهد. اینکه چرا اینچنین است، در شکل (۲) و شکل (۳) نشان داده شده است؛ این تصاویر نشان می‌دهند که حوزه‌های فرهنگی و توسعه انسانی فاکتورهای نیستند. بر عکس، آنها فاکتورهای مکملند. شکل (۲) ارتباط بین منابع و ارزش‌های معطوف به ابراز وجود (ارتباط «ابزارها-انگیزش‌ها») را نشان می‌دهد. شکل (۳) ارتباط بین ارزش‌های معطوف به ابراز وجود و دموکراسی مؤثر (ارتباط «انگیزش‌ها-قاعده‌ها») را مشخص می‌کند. در هر دو تصویر، نمودار فوقانی نشانگر ارتباط‌های انسانی در مقیاس بین ملی است؛ نمودار تحتانی نشان می‌دهد که آنها چگونه در مقیاس بین منطقه‌ای و حوزه‌های فرهنگی عمل می‌کنند. می‌توان دید که هر دو ارتباط‌ها در مقیاس بین ملی کاملاً آشکارند، هر چند که فاصله اطمینانی<sup>۱۴۹</sup> که ارتباط‌ها در درون آنها روی می‌دهند نسبتاً وسیع است. این مطلب، اشاره به این نکته دارد که این ارتباط‌ها در «دامنه خنثی»ی نسبتاً بزرگی قابل مشاهده‌اند. «دامنه خنثی» را هم می‌توان در بعد عمودی (y) و هم در بعد افقی (x) مشاهده کرد. به عنوان مثال، دامنه خنثی در x، تفاضل افقی مرز چپ فاصله اطمینان و مرز راست فاصله اطمینان است. این فاصله برای هر مقدار از y ثابت است، چرا که فاصله اطمینان مرزهای موازی دارد. این دامنه خنثی مآلاً به چه چیزی اشعار دارد؟

<sup>۱۴۹</sup> confidence interval.



شکل (۲): رابطه ابزارها-انگیزش‌های «توسعه انسانی» در سطح ملل، منطقه‌ها و حوزه‌های فرهنگی



شکل (۳): رابطه انگیزش‌ها- قواعد «توسعه انسانی» در سطح ملل، منطقه‌ها و حوزه‌های فرهنگی



به نمودار فوقانی شکل (۳) نگاه کنید: وقتی در فاصله افقی از ارزش‌های معطوف به ابراز وجود ضعیف‌تر به سمت ارزش‌های معطوف به ابراز وجود قوی‌تر (که در آنها دامنه خنثی کمتر است) حرکت می‌کنیم، روشن نیست که آیا جامعه بعدی که با آن مواجه می‌شویم دارای دموکراسی مؤثرتری نسبت به جامعه قبلی است یا نه. در این دامنه، واریانس تصادفی قابل ملاحظه‌ای در سطوح دموکراسی مؤثر وجود دارد. اما وقتی که حرکت در محور ارزش‌های معطوف به ابراز وجود، از دامنه خنثی می‌گذرد، بیش از ۹۵ درصد احتمال وجود دارد که جامعه بعدی که با آن مواجه می‌شویم، سطح بالاتری در دموکراسی مؤثر نسبت به جامعه قبلی داشته باشد. همین منطبق در مورد تأثیر امکانات فردی بر ارزش‌های معطوف به ابراز وجود به چشم می‌خورد. تنها وقتی که در مقیاس بین ملی، تفاوت‌های اساسی در سطح امکانات وجود دارد، می‌توان به میزان بالایی اطمینان داشت که به جامعه بعدی که می‌رسیم، تأکید بیشتری بر ارزش‌های معطوف به ابراز وجود نسبت به جامعه قبلی شاهد باشیم.

حال، به نمودارهای تحتانی در شکل (۲) و نگاه کنید. روشن است که فاصله افقی که به حوزه‌های فرهنگی اختصاص دارد، به قدری کوچک است که از سطح دامنه خنثی که برای آن ارتباط‌های «توسعه انسانی» خود را نشان می‌دهد فراتر می‌رود. مثلاً، دامنه واریانس بین کشورهای اسکاندیناوی بسیار کوچک‌تر از آن است که نشانگر پدیده قابل ملاحظه‌ای باشد؛ حتی حوزه بزرگ‌تر کشورهای پروتستان غربی در دامنه تغییر قرار می‌گیرد: حوزه‌های فرهنگی، منطقه‌ها و ملت‌ها را در درون واحدهای نسبتاً همگن خوشه‌بندی می‌کنند. این دستاورد این سؤال را پیش می‌آورد که آیا ارتباط‌های توسعه انسانی که حوزه‌های فرهنگی مشاهده می‌شوند، کم و بیش بی‌ربطند؟ با توجه به آنکه عمده‌ترین واریانس نه در درون، بلکه در بین حوزه‌های فرهنگی است، پرسش اساسی این است که آیا ارتباط‌های «توسعه انسانی» فراتر از این حوزه‌های فرهنگی عمل می‌کنند یا خیر؟

نمودار تحتانی در شکل (۲) و شکل (۳)، تردید اندکی در این مطلب باقی می‌گذارند که ارتباط‌های «توسعه انسانی» فراتر از این حوزه‌های فرهنگی عمل می‌کنند. ارتباط ابزارها-انگیزش‌ها و ارتباط انگیزش‌ها-قواعد در مقیاس بین منطقه‌ای و فراتر از حوزه‌های فرهنگی عمل می‌کنند. به عبارت دیگر، این ارتباط‌ها در مقیاس بین ملی<sup>۱۵۰</sup> کاملاً مشخص و

<sup>۱۵۰</sup> across nations.

مسجل می‌شوند، چرا که آنها فراتر از واحدهای فراملی<sup>۱۵۱</sup> که ملت‌ها را در گروه‌ها همگن منسجم می‌کنند عمل می‌نمایند. این تأثیرات حتی در سطح واحدهای فراملی مشخص‌تر می‌شوند، چرا که در این سطح، دیگر واریانس تصادفی بین ملت‌ها وجود ندارد. منظومه «توسعه انسانی» در سطح بین فرهنگی به طور چشمگیری مسجل و قطعی است. و سطح بین فرهنگی حتی بیش از حوزه‌های فرهنگی می‌تواند واریانس منظومه «توسعه انسانی» را تبیین نماید: حوزه‌های فرهنگی ۸۵ درصد از واریانس بین فرهنگی را در هر سه مؤلفه «توسعه فرهنگی» تبیین می‌کند، اما ارتباطات میان این مؤلفه‌ها بیش از ۹۰ درصد از واریانس بین منطقه‌ای را تبیین می‌نمایند. «توسعه انسانی» خاص یک فرهنگ نیست، بلکه جهانشمول است.

» . - «

نظریه ما گویای این مطلب است که امکانات در سطح فردی می‌توانند نظام ارزشی جامعه را به سوی تأکید بیشتر بر ابراز وجود سوق دهند. تأکید توده‌ای و فراگیر بر ارزش‌های معطوف به ابراز وجود، مطالبه دموکراسی مؤثر را در سطح اجتماعی ارتقا می‌بخشد. فرضیه قابل بحث‌تر در این استدلال به رابطه علی بین ارزش‌های توده‌ای و دموکراسی مربوط می‌شود. تعدادی از نویسندگان ادعا کرده‌اند که روابط علی بین فرهنگ سیاسی و نهادهای سیاسی می‌تواند تنها در جهت عکس عمل کند: نهادهای دموکراتیک می‌توانند فرهنگ دموکراتیک را ایجاد نمایند، اما فرهنگ دموکراتیک تأثیری بر دموکراسی ندارد<sup>۱۵۲</sup>. اگر این نگاه درست باشد، آنگاه تأکید توده‌ای و فراگیر بر ابراز وجود باید نتیجه سطح قبلی دموکراسی باشد، نه علت اقدامات دموکراتیک بعدی. این مفروض با نظریه ما در تضاد است که بر ارتباط علی معکوس ابرام دارد. خوشبختانه، هر دو فرضیه با اطلاعات ما قابل آزموند. به عبارت دیگر، ما یک مدل تحلیل مسیر در مقیاس بین ملی<sup>۱۵۳</sup> ترسیم کرده‌ایم که از سطح امکانات بین فردی (در سال ۱۹۹۰) آغاز می‌شود و تا پیشینه‌های دموکراتیک (تا سال ۱۹۹۵) تداوم می‌یابد<sup>۱۵۴</sup>؛ این تحلیل مسیر با ارزش‌های معطوف به

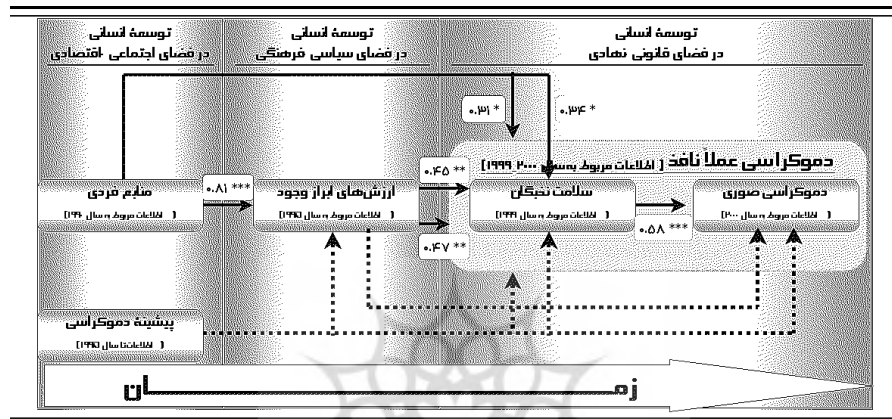
<sup>۱۵۱</sup> supra-national units.

<sup>۱۵۲</sup> Rustow, 1970; Muller & Seligson, 1994; Miller & Jackman, 1998.

<sup>۱۵۳</sup> cross-national path model.

<sup>۱۵۴</sup> متغیر «پیشینه دموکراسی» تعداد سال‌هایی را که کشوری در دموکراسی مبتنی بر قانون اساسی سپری کرده است

ابراز وجود (در سال ۱۹۹۵) ادامه می‌یابد و به دموکراسی مؤثر (در سال ۲۰۰۰-۱۹۹۹) ختم می‌گردد. اگر مدل «توسعه انسانی» درست باشد، ارزش‌های معطوف به ابراز وجود، باید تأثیر نیرومندتری بر دموکراسی بعدی (در قیاس با پیشینه دموکراتیک قبلی بر ارزش‌های معطوف به ابراز وجود) داشته باشند. اگر دترمینسم نهادی صحیح باشد، عکس این مطلب صادق خواهد بود.



شکل (۴): دموکراسی به عنوان مؤلفه «توسعه انسانی»<sup>۱۵۵</sup>

اندازه می‌گیرد. این سال‌ها از آغاز استقلال هر ملت (مثلاً سال ۱۸۵۰ برای کورهای که از سال ۱۸۵۰ استقلال یافته‌اند) تا سال ۱۹۹۵ شمرده می‌شود. حکومت کورهای که از تجزیه شوروی و یوگسلاوی به وجود آمدند، از زمان تابعیت در شوروی یا یوگسلاوی، معادل حکومت این دو کشور محسوب شده‌اند. در مورد هر کشور، هر سال به شرطی تحت حاکمیت دموکراتیک محسوب می‌شود که حداقل نمره ۷+ را از شاخص «استبداد-دموکراسی» جگرس و گر (Jagers and Gurr, 1995) به دست آورد. این شاخص مبتنی بر تحلیل بر قوانین اساسی است. در این تحلیل به این نکته توجه می‌شود که چه تعداد محدودیت بر قدرت اجرایی اعمال می‌شود و تأثیر انتخاب شدگان بر قانونگذاری حکومت چقدر نافذ است. اگر کشورها به نمره ۷+ یا بالاتر تا رقم ۱۰- یا ۱۰+ دست یابند، گر و جگرس آنها را در رده «دموکراسی‌های یکپارچه» قرار می‌دهند. گزارش داده‌ها و اطلاعات روش‌شناختی را می‌توانید از سایت اینترنتی پروژه «Polity 98» به دست آورید: <http://www.bsos.umd.edu/cidcm/polity>؛ ما بدان دلیل از این اطلاعات در این تحقیق استفاده کردیم که اطلاعات آن به زمانی سابق‌تر از زمان تحت پوشش «خانه آزادی» مربوط می‌شوند و بنابراین برای سنجش سالیان پیشین دموکراسی مناسب‌ترند.

<sup>۱۵۵</sup> این نمودار در نسخه اصلی مقاله به هم ریخته ترسیم شده است. کوشش کردیم تا آن را بر اساس مندرجات متن منظم کنیم.م.

مدل تحلیل مسیر در شکل (۴) به وضوح از مدل «توسعه انسانی» پشتیبانی می‌کند. آن طور که این مدل نشان می‌دهد، در حالی که پیشینه دموکراتیک تأثیری بر ارزش‌های معطوف به ابراز وجود ندارد، وقتی امکانات فردی را کنترل می‌کنیم، ارزش‌های معطوف به ابراز وجود تأثیر معناداری بر سطوح بعدی دموکراسی مؤثر بر جای می‌گذارند. این پدیده مهر تأکید می‌گذارد بر اینکه وقتی امکانات فردی و پیشینه دموکراتیک را کنترل می‌کنیم، عامل اخیر هیچ تأثیر معناداری بر سطوح بعدی دموکراسی بر جای نمی‌گذارد. به نظر می‌رسد که ارتباط‌های «توسعه انسانی» به طرز قابل ملاحظه‌ای تأثیر بیشتری بر سطح دموکراسی مؤثر یک جامعه در مقایسه با پیشینه دموکراسی بر جای می‌گذارند. این، مآلاً به آن معناست که ارتقای سطح امکانات منجر به ارتقای تأکید توده‌ای و فراگیر بر ارزش‌های معطوف به ابراز وجود می‌شود، که آن هم به نوبه خود باعث ترفیع دموکراسی مؤثر خواهد شد (حتی اگر میراث دموکراتیک ضعیفی از گذشته بر جای مانده باشد).

تحلیل مسیر در مورد چگونگی تأثیر ارزش‌های معطوف به ابراز وجود بر دموکراسی مؤثر بصیرت‌های بیشتری به ما می‌بخشد. برای تحلیل این فرایند، دموکراسی مؤثر را به دو مؤلفه‌اش (سلامت‌نخبگان و دموکراسی‌صوری) تجزیه کردیم. با کنترل دیگر پدیده‌ها در مدل، سلامت‌نخبگان اثبات می‌کند که تنها فاکتوری است که تأثیر معناداری بر دموکراسی‌صوری دارد. این نشان می‌دهد که نخبگان نخستین قدرتی‌اند که دموکراسی‌صوری را می‌سازند. و در واقع، حیطه حقوق مدنی و سیاسی با آنچه نخبگان در قوانین و حقوق اساسی تدوین می‌کنند، تعیین می‌یابد (این مبنایی اساسی در رویکرد نظریه نخبگان است)<sup>۱۵۶</sup>. در عین حال، از سوی دیگر، به نظر می‌رسد که طرفداران این رویکرد به خطا می‌روند. آنچنان که آنها مفروض می‌گیرند، رفتار نخبگان خیلی مستقل از ترجیحات توده نیست؛ در مقابل، میزان تأکید عامه مردم بر ارزش‌های معطوف به ابراز وجود تأثیر اساسی بر سلامت‌نخبگان دارد: در جوامعی که در آنها

توضیح‌علایم به کار رفته در نمودار: ضریب‌ها بیان‌گر ضرایب مسیر استاندارد شده‌اند. پیکان‌های پر رنگ نشان‌گر قوی‌ترین تأثیر بر متغیر وابسته مربوطه است و پیکان‌های مقطع، تأثیرات فاقد معناداری را بیان می‌کنند. مدل، کاملاً ریکرسیو (Recursive) است، بدین معنا که تأثیرات علی از چپ به راست نشان داده شده‌اند. این گونه مدل‌ها از برازش کامل (Fit) برخوردار نیستند. جامعه آماری مشتمل بر ۶۸ عضو است.

<sup>۱۵۶</sup> Schmitter & O'Donnell, 1986; Gunther & Higley, 1992; Casper & Taylor, 1998.

عامه مردم اولویت بالایی برای حقوق مدنی قایلند و فعالانه در سیاست دخالت می‌کنند، گروه‌های نخبگان سطح بالاتری از شفافیت را از خود نشان می‌دهند. در سایر جوامع، گروه‌های نخبگان گرایش به فساد و استبداد دارند. تأثیر فرهنگ توده بر دموکراسی مؤثر، در درجه اول از طریق تأثیری که بر رفتار نخبگان بر جای می‌گذارد عمل می‌کند. اگر مردم نخبگان را محدود نکنند، نخبگان هر کاری را که بشود [با آن از زیر بار مسئولیت در رفت] انجام خواهند داد. تأکید توده بر ابراز وجود، نخبگانی را پدید می‌آورد که دموکراسی مبتنی بر قانون اساسی را بسط می‌دهند یا مستدام می‌دارند.

دلیل اندکی برای فرض عکس این تبیین علی در مورد رابطه بین ارزش‌های معطوف به ابراز وجود و سلامت نخبگان وجود دارد. شاید نخبگان اهرم‌هایی در اختیار داشته باشند تا بر وجهه نظرهای عامه مردم در مورد موضوعات محدود تأثیر بگذارند، اما ارزش‌هایی چنان عمیق و ریشه‌دار همچون ارزش‌های معطوف به ابراز وجود، تساهل نسبت به خارجی‌ها، اعتماد بین شخصی، و سوگیری‌های مشارکت‌جویانه نمی‌توانند به سادگی با عملیات نخبگان ایجاد شوند. از این گذشته، حتی اگر آنها بتوانند چنین ارزش‌هایی را در میان توده تزریق کنند، نخبگان، در درون، علاقه آشکاری دارند به آنکه عامه مردم را طوری پرورند که به رفتار آنها دقت نکنند و نسبت به ایشان موضع بسیار منتقدانه نگیرند (حیات نخبگان بسیار ساده‌تر خواهد بود، اگر عامه مردم آنها را در کنترل نزدیک خود نگیرند). از یک چشم‌انداز برگرفته از نظریه گزینش عقلانی، نخبگان هیچ دلیلی برای گریز از به حداکثر رساندن درآمدهای خود در اثر دخالت در فساد ندارند، مگر آنکه موانع متعددی در قبال چنین رفتارهایی وجود داشته باشد. اهتمام فزاینده توده به ابراز وجود، نیرومندترین مانع را ایجاد می‌کند. این اهتمام به معنای فشار توده بر نخبگانی است که به دنبال فسادند؛ و (از آنجا که گروه‌های نخبگان مستخدم مردم و مایل به ابراز هنجارهای معمول هستند)، تدریجاً نخبگانی ظهور می‌کنند که عقایدشان بازتاب ارزش‌های توده است، تا حدی که تعدی به حقوق مدنی اساسی، آزادی‌های سیاسی و هنجارهای بوروکراتیک بیش از پیش از محاسبات آنها خارج می‌شوند.

مشکل بتوان این واقعیت را که طی دهه‌های اخیر شهروندانی پدید آمده‌اند که هر روز بیش از پیش منتقد و فعال می‌شوند، ناشی از دستکاری و مداخله نخبگان دانست. این حقیقت، بازتاب یک تغییر مسیر فرهنگی مرتبط با سطوح بالاتر توسعه اقتصادی است؛ توسعه اقتصادی که به توده امکان می‌دهد تا اهتمام روز افزونی به ارزش‌های معطوف به ابراز وجود بورزند. وجود صرف

قوانین صوری مبارزه با فساد و استثمار، بدون آنکه هنجارهای نخبگان در این جهت باشد، برای اجتناب از فساد و استثمار کافی نیست. می‌توان شواهد بی‌شماری آورد برای اینکه قوانین روی کاغذ، حکومت پاسخگو و سطوح بالاتر آزادی را تضمین کرده‌اند، اما این قوانین یکسره بی‌تأثیر بوده‌اند. موجه‌ترین قرائت از این شواهد مشعر به این نکته است که اهتمام توده بر ارزش‌های معطوف به ابراز وجود، منجر به سلامت نخبگان می‌شود، نه بر عکس.

توسعه اجتماعی-اقتصادی، تغییر در ارزش‌ها، و گذار به دموکراسی، منظومه‌ای همساز از پیشرفت اجتماعی را ایجاد می‌کنند. نظریات مدرن‌سازی در منسجم ساختن این مؤلفه‌ها در متن نظریه‌ای یکپارچه ناتوان بوده‌اند. مفهوم «توسعه انسانی» به آن ترتیبی که توسط آنانند و سن بنیان گذاشته شد، توان بالقوه ایجاد نظریه‌ای منسجم کننده را دارد، اما مؤلفه فرهنگی این منظومه را مغفول داشته است. این مؤلفه فرهنگی به تبیین اینکه چرا (و تحت چه شرایطی) توسعه اقتصادی به ارتقای نهادهای دموکراتیک می‌انجامد کمک می‌کند. «توسعه انسانی» منظومه‌ای منسجم است، و از میان سه مؤلفه، مؤلفه برجسته آن رشد انتخاب انسانی است: توسعه اجتماعی-اقتصادی، با افزایش امکانات فردی حیطه انتخاب انسانی را وسیع‌تر می‌کند؛ تغییر فرهنگی اهتمام توده به ارزش‌های معطوف به ابراز وجود را می‌افزاید، که این خود به نوبه خویش، مردم را به تأکید بیشتر بر ایجاد مبنایی نهادی برای تضمین انتخاب انسانی وا می‌دارد؛ و تغییر نهادی به سوی دموکراسی مؤثر، انتخاب انسانی را با ضمانت حقوق قانونی و استیفای مؤثر آنها توسعه می‌دهد.

انگلهارت و بیکر نظریه‌ای معکوس نظریه مدرن‌سازی را پیشنهاد می‌دهند؛ این نظریه مشعر به این مطلب است که حوزه‌های فرهنگی تأثیر افزوده معناداری بر ارزش‌های معطوف به ابراز وجود بر جای می‌گذارند، و این تأثیر فراتر از تأثیری است که توسعه اقتصادی بر ارزش‌های معطوف به ابراز وجود دارد. ما در اینجا یک گام به پیش می‌رویم. ما با امکانات فردی و ارزش‌های معطوف به ابراز وجود شروع کردیم و دموکراسی مؤثر را به عنوان مؤلفه سوم افزودیم، با این استدلال که این سه مؤلفه منظومه همساز «توسعه انسانی» را می‌سازند. به علاوه، استدلال کردیم که نقش حوزه‌های فرهنگی، رقیب فرایند «توسعه انسانی» نیست. بر عکس، تعاملی مکمل بین نیروهای «توسعه انسانی» و حوزه‌های فرهنگی برقرار است، به حدی که پراکندگی حوزه‌های فرهنگی

باعث می‌شود که «توسعه انسانی» در سطح بین فرهنگی آشکارتر شود: توسعه انسانی در سطح بین ملت‌ها مدلل‌تر است، چرا که در بین حوزه‌های فرهنگی که ملت‌ها را در واحدهای همگن متحد می‌کنند، عمل می‌نماید.

شواهد تجربی نشان می‌دهند که منظومه «توسعه انسانی» نشانگر یک تسلسل علی است که در آن امکانات فردی به ارزش‌های معطوف به ابراز وجود منتهی می‌شوند، که آن خود راه به دموکراسی مؤثر می‌برد. دموکراسی تنها تا جایی مؤثر باقی می‌ماند که با فرهنگ توده‌ای که به ابراز وجود انسانی اهتمام دارد پشتیبانی شود. این فرهنگ نیازمند مبنایی اجتماعی-اقتصادی است که در یک جامعه ریشه می‌گیرد. دموکراسی مؤثر بیشتر پدیده‌ای تکاملی است تا چیزی که بتوان صرفاً از طریق مهندسی حقوقی هوشمندانه آن را انجام داد. ظهور دموکراسی مؤثر عمیقاً منوط به تغییرهایی است که در سطح توده مردم روی می‌دهند. ارتباط تنگاتنگ ظهور دموکراسی مؤثر با این تغییر فرهنگی از طریق منطق‌هایی بخش «توسعه انسانی» میسر می‌شود. در واقع، دموکراسی مؤثر عنصر ذاتی «توسعه انسانی» است.

البته اطلاعاتی که در اینجا مورد استفاده قرار گرفتند، سنجه‌های کاملی نبودند. شاخص امکانات فردی و نهنن، «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی» که ارزش‌های معطوف به ابراز وجود را می‌سنجند، نمرات حقوق سیاسی و آزادی‌های مدنی برگرفته از «خانه آزادی»، و برآوردهای فساد سیاسی که از سوی «شفافیت بین‌الملل» تدارک شده‌اند، جملگی خطاهای اندازه‌گیری قابل ملاحظه‌ای را در بر دارند. اما به رغم این خطاهای اندازه‌گیری (و به رغم این واقعیت که این سنجه‌ها از منابع یکسره متفاوتی اخذ شده‌اند)، ما ارتباط‌های فوق‌العاده نیرومندی بین این متغیرها یافتیم (که این نشان می‌دهد ابعاد صحیح واقعیت اجتماعی را شکار کرده‌ایم).

شاید کسی بگوید که با توجه به آنکه اطلاعات ما بین-بخشی<sup>۱۵۷</sup> [در زمانی و نه هم‌زمانی] است، آنها هیچ تفسیر دینامیکی به دست نمی‌دهند. ما با این نقد موافق نیستیم. در پاره‌ای موارد اطلاعات بین-بخشی واقعاً به تفسیری دینامیک منتهی می‌شوند. این نکته خصوصاً وقتی صادق است که با متغیرهای تحولی<sup>۱۵۸</sup> مانند امکانات فردی، ارزش‌های معطوف به ابراز وجود و دموکراسی مؤثر سر و کار داشته باشیم. متغیرهای تحولی متغیرهایی‌اند که تغییرات کوتاه مدت

<sup>۱۵۷</sup> cross-section.

<sup>۱۵۸</sup> evolutionary variables.

آنها چنان آرام است که تنها نسبت کوچکی از میزان تغییراتی را که تا قبل از این حاصل شده‌اند تبیین می‌کنند. مثلاً تغییرات سالانه در سرانه تولید ناخالص ملی، تنها یک نسبت جزئی از تولید ناخالص ملی است که یک ملت مفروض تا آن هنگام انباشته کرده است. تغییرات کوتاه مدت در متغیرهای تحولی معمولاً بسیار کوچک‌تر از آنند که دامنه تغییر را به فراسوی میزانی که بتواند تأثیر معناداری از خود به جای گذارد برسانند. نشان دادن تغییرهای مربوط به فراتر از این دامنه معناداری مستلزم پژوهش در سری‌های زمانی طولانی با موارد آزمودنی بسیار است. بر عکس، اطلاعات بین‌بخشی چکیده‌ای از تغییرهای نامرتبط کوچک و فراوان است، و همه آنها را یکجا جمع می‌کند تا از سطح «دامنه خنثی» فراتر رود و پدیده‌های مهمی را آشکار سازد. به عبارت دیگر، داده‌های بین‌بخشی نشانگر تغییرات تجمع شده‌اند (و به ما کمک می‌کنند تا از تفسیر صرفاً استاتیک فراتر رویم).

چنانکه نشان دادیم، تغییرات انباشته در ارزش‌های معطوف به ابراز وجود، باعث تغییرات انباشته شده در دموکراسی مؤثر می‌شوند. به نظر می‌رسد که این تفسیر علی دقیق باشد، چرا که خود ارزش‌های معطوف به ابراز وجود، وابسته به پیشینه دموکراتیکی نیست که تا آن زمان انباشته شده است. بنا بر این، ارتباط بین دموکراسی و فرهنگ توده‌ای نمی‌تواند به عنوان شاخصی برای این مطلب شمرده شود که دموکراسی مؤثر، ارزش‌های معطوف به ابراز وجود را پدید می‌آورد. علی‌الظاهر، این ارتباط، بازتاب مرحله نهایی در یک تسلسل «توسعه انسانی» است که طی آن توسعه اقتصادی منجر به تغییرهای فرهنگی‌ای می‌شود که عامل ظهور و بقای نهادهای دموکراتیکند.

1. Almond, G.A. & Verba, S. (1963). *"The Civic Culture"*, Princeton: Princeton University Press.
2. Anand, S. (1993). Poverty and Human Development in Asia and the Pacific. In United Nations Development Programme (ed.), *"Poverty Alleviation in Asia and the Pacific"*. New York: UNDP Press, 1-39.
3. Anand, S. & Sen, A. (2000). Human Development and Economic Sustainability. *"World Development"* 28 (12): 2029-49.
4. Banfield, E.C. (1958). *The Moral Basis of Backwardness*, Glencoe: Free Press.
5. Barnes, S.H. & Kaase, M. et al. (1979). *"Political Action"*, Beverly Hills: Sage.
6. Barro, R.J. (1997): *"Determinants of Economic Growth"*. Cambridge: MIT Press.



- 
7. Blalock, H.M. (1961). "Causal Inferences in Nonexperimental Research", Chapel Hill.
  8. Bell, D. (1973). "The Coming of Postindustrial Society". New York: Penguin.
  9. Bollen, K.A. & Jackman, R.W. (1985). Political Democracy and the Size Distribution of Income. "*American Sociological Review*" 50 (August): 438-457.
  10. Brint, S. (1984). 'New Class' and Cumulative Trend Explanations of the Liberal Political Attitudes of Professionals. "*American Journal of Sociology*" 90 (1): 30-71.
  11. Budge, I. (1996). "*The New Challenge of Direct Democracy*". Cambridge: Polity Press.
  12. Butler, D. & Austin, R. (1994). "*Referendums*" (2nd edition), Washington D.C.: American Enterprise Institute for Public Research.
  13. Burkhart, R.E. & Lewis-Beck, M.S. (1994). Comparative Democracy: The Economic Development Thesis. "*American Political Science Review*" 88 (December): 903-910.
  14. Chirot, D. (1986). "*Social Change in the Modern Era*", Orlando: Harcourt Brace Jovanovich.
  15. Coleman, J.S. (1968). Modernization: Political Aspects. In D.L. Sills (ed.), "*International Encyclopedia of the Social Sciences*" (vol. 10). Washington D.C.: Free Press, 395-402.
  16. Coleman, J.S. (1988). Social Capital and the Creation of Human Capital. "*American Journal of Sociology*" 94 (Supplement): S95-S120.
  17. Converse, P.E. (1970). Attitudes and Non-Attitudes. In E.R. Tufté (ed.), "*The Quantitative Analysis of Social Problems*". Reading, 168-189.
  18. Costa, P.T., McCrae, R.R. & Zonderman, A.B. (1987). Environmental and Dispositional Influences on Well-Being. "*British Journal of Psychology*" 78: 299-306.
  19. Cronin, T.E. (1998). "*Direct Democracy*" (2nd edition), Cambridge: Harvard University Press.
  20. Cummins, R.A. (1995). On the Trail of the Gold Standard for Subjective Well-Being. "*Social Indicators Research*" 35: 179-200.
  21. Cutright, P.C. (1963). National Political Development. "*American Sociological Review*" 28 (April): 253-264.
  22. Dahl, R.A. (1973). "*Polyarchy*", New Haven: Yale University Press.
  23. Dahl, R.A. (1998). Development and Democratic Culture. "*Journal of Democracy*": 34-39.
  24. Dalton, R.J. (1996): "*Citizen Politics*", Chatham: Chatham House.
  25. Diamond, L. (1992). Economic Development and Democracy Reconsidered. In G. Marks & L.
  26. Diamond (eds.), "*Reexamining Democracy*". London: Sage, 93-139.
  27. Diamond, L. (1993). The Globalization of Democracy. In R.O. Slater, B.M. Schutz & S.R. Dorr (eds.), "*Global Transformation and the Third World*". Boulder: Lynne Rienner, 31-69.
  28. Eckersley, R. (2000). The State and Fate of Nations: Implications of Subjective Measures of Personal and Social Quality of Life. "*Social Indicators Research*" 52: 3-27.
  29. Eckstein, H.S. (1988). A Culturalist Theory of Political Change. "*American Political Science Review*" 82 (4): 789-804.

30. Eisenstadt, S.N.(1986). The Axial Age Breakthroughs. In S. N. Eisenstadt (ed.), *“The Origins and Diversity of Axial Age Civilizations”*. New York: State University of New York Press, 1-28.
31. Ersson, S. & Lane, J.E. (1996). Democracy and Development. In A. Leftwich (ed.), *“Democracy and Development”*. Cambridge: Polity Press, 45-73.
32. Estes, R.J. (1998). Trends in World Social Development. *“Journal of Developing Societies”* 14 (1): 11-39.
33. Feng, Y. (1997). Democracy, Political Stability and Economic Growth. *“British Journal of Political Science”* 27 (3): 391-418.
34. Foweraker, J. & Landman, T. (1997). *“Citizenship Rights and Social Movements”*, Oxford: Oxford University Press.
35. *“Freedom in the World”*. several volumes, Freedom House (ed.), Lanham: University Press of America.
36. Frey, R. S. & Al-Roumi, A”. “ (1999). Political Democracy and the Physical Quality of Life. *“Social Indicators Research”* 47: 73-97.
37. Fukuyama, F. (1995). “Trust: Social Virtues and the Creation of Prosperity”, New York: Free Press”.
38. “Gasiorowski, M.J. & Power, T.J. (1998). The Structural Determinants of Democratic Consolidation. *“Comparative Political Studies”* 31 (December): 740-771.
39. Goldstein, H. *et al.* (1998). *“A User’s Guide to MLwin”*, Multilevel Models Project, University of London.
40. Gurr, T.R., Jagers, K. & Moore, W.H. (1990). The Transformation of the Western State. *“Studies in Comparative International Development”* 25 (1): 73-108.
41. Helliwell, J.F. (1993). Empirical Linkages Between Democracy and Economic Growth. *“British Journal of Political Science”* 24 (April): 225-248.
42. Hughes, B.B. (1999). *“International Futures”* (3rd ed.). Boulder: Westview Press.
43. Huntington, S.P”. “ (1991). *“The Third Wave”*, Norman: University of Oklahoma Press.
44. Huntington, S.P. (1996). “The Clash of Civilizations and the Remaking of the World Order”, New York: Simon & Schuster.
45. Inglehart, R. (1977). *“The Silent Revolution”*, Princeton: Princeton University Press.
46. Inglehart, R. (1990). *“Culture Shift in Advanced Industrial Societies”*, Princeton: Princeton University Press.
47. Inglehart, R. (1997). *“Modernization and Postmodernization”*, Princeton: Princeton University Press.
48. Inglehart, R. and Baker, W.E. (2000). Modernization, Cultural Change and the Persistence of Traditional Values. *“American Sociological Review”* 65 (February): 19-51.
49. Inkeles, A. & Smith, D.H. (1974). *“Becoming Modern”*, Cambridge: Harvard University Press.
50. Inkeles, A. (1983). *“Exploring Individual Modernity”*, New York: Columbia University Press.
51. Jackman, R.W. and Miller, R.A. (1998). Social Capital and Politics. *“Annual Review of Political Science”* 1: 47-73.
52. Jagers, K. & Gurr, T.R. (1995). Tracking Democracy’s Third Wave with the Polity III Data. *“Journal of Peace Research”* 32 (4): 469-482.
53. King, G., Tomz, M. & Wittenberg, J. (2000). Making the Most of Statistical Analyses. *“American Journal of Political Science”* 44 (2): 347-362.

- 
54. Klingemann, H.-D. (1999). Mapping Political Support in the 1990s. In P. Norris (ed.), *“Critical Citizens”*. New York: Oxford University Press, 31-56.
  55. Knack, S. & Keefer, P. (1997). Does Social Capital Have an Economic Payoff? *“Quarterly Journal of Economics”*: 1251-1288.
  56. Kopstein, J.S. & Reilly, D.A. (2000). Geographic Diffusion and the Transformation of the Postcommunist World. *“World Politics”* 53 (October): 1-37.
  57. Landes, D.S. (1998). *“The Wealth and Poverty of Nations”*, New York: W.W. Norton.
  58. Lasswell, H.D. (1958). Democratic Character. In H. Lasswell (ed.), *“The Political Writings”*. Glencoe: Free Press, 465-525.
  59. Leblang, D.A”. (1997). Political Democracy and Economic Growth. *“British Journal of Political Science”* 27 (3): 453-472.
  60. Lerner, D. (1958). *“The Passing of Traditional Society”*, New York: Free Press.
  61. Lerner, D. (1968). Modernization: Social Aspects. In D.L. Sills (ed.), *“The International Encyclopedia of the Social Sciences”* (vol. 10), New York: Free Press, 386-395.
  62. Lewis, W.A. (1955). *“The Theory of Economic Growth”*, Homewood: Richard D. Irvin.
  63. Lipset, S.M. (1959). Some Social Requisites of Democracy. *“American Political Science Review”* 53 (March): 69-105.
  64. Lipset, S.M., Kyoung-Ryung, S. & Torres, J.C. (1993). A Comparative Analysis of the Social Requisites of Democracy. *“International Social Science Journal”* 45 (May): 155-175.
  65. Macpherson, C.B. (1977). *“The Life and Times of Liberal Democracy”*, Oxford: Oxford University Press.
  66. Mouzelis, N. (1999). Modernity. *“British Journal of Sociology”* 50 (March): 141-159.
  67. Muller, E.N”. “& Seligson, M.A. (1994). Civic Culture and Democracy. *“American Political Science Review”* 88 (3): 635-52.
  68. Nagle, J.D. & Mahr, A. (1999). *“Democracy and Democratization”*, London: Sage.
  69. Nevitte, N. (1996). *“The Decline of Deference”*, Ontario: Broadview Press.
  70. Olson, M.J., Sarna, N. & Swamy, A.W. (2000). Governance and Growth. *“Public Choice”* 102: 341-364.
  71. Page, B. & Shapiro, R.Y. (1993). The Rational Public and Democracy. In G.E. Marcus & R.L.
  72. Hanson (eds.), *“Reconsidering the Democratic Public”*. Pennsylvania: Pennsylvania State University Press, 35-64.
  73. Perkin, H. (1996). *“The Third Revolution”*. London: Routledge.
  74. Putnam, R.D. (1993). *“Making Democracy Work”*, Princeton: Princeton University Press.
  75. Pye, L.W. (1990). Political Science and the Crisis of Authoritarianism. *“American Political Science Review”* 84 (March): 3-19.
  76. Randall, V. & Theobald, R. (1998). *“Political Change and Underdevelopment”*, Durham: Duke University Press.
  77. Robinson, W.S. (1950). Ecological Correlations and the Behavior of Individuals. *“American Sociological Review”* 15: 351-357.
  78. Rokeach, M. (1960). *“The Open and the Closed Mind”*, New York: Basic Books.

79. Rose, R. (2001). A Diverging Europe. *Journal of Democracy* "12 (1): 93-106.
80. Rostow, W.W. (1961). *The Stages of Economic Growth*, Cambridge: Cambridge University Press.
81. Rowen, H.S. (1996). World Wealth Expanding. In R. Landau, T. Taylor & G. Wright (eds.) *The Mosaic of Economic Growth*. Stanford: Stanford University Press, 92-125.
82. Rustow, D.A. (1970). Transitions to Democracy. *Comparative Politics* "2 (April): 337-363.
83. Scarbrough, E. (1995). Materialist-Postmaterialist Value Orientations. In E. Scarbrough & J. van Deth (eds.), *The Impact of Values*. Oxford: Oxford University Press, 123-159.
84. Scarrow, S". " (1999). The Expansion of Direct Democracy. Paper presented at the Midwest Political Science Association annual meeting, Chicago, April.
85. Sen, A. (2000). *Development as Freedom*. New York: Anchor.
86. Sides, J. (1999). It Takes Two: The Reciprocal Relationship Between Social Capital and Democracy. Paper presented at the American Political Science Association annual meeting, Atlanta.
87. Sniderman, P. (1975). *Personality and Democratic Politics*, Berkeley: University of California Press.
88. Sørensen, G. (1993). *Democracy and Democratization*, Boulder: Westview Press. Vanhanen, T. (1997). *Prospects of Democracy*, London: Routledge.
89. Verba, S., Nie, N.H. & Kim, J.-O. (1978). *Participation and Political Equality*, Cambridge: Cambridge University Press.
90. Weber, M. (1958) [1905]. *The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism*. Boston: Allen and Unwin.
91. Welzel, C. & Inglehart, R. (2001). Human Development and the 'Explosion' of Democracy. WZB Discussion Paper, WZB: Berlin.
92. Yule, G.U. & Kendall, M.G. (1950). "An Introduction to the Theory of Statistics", London.
93. Zeller, R. & Carmines, E.G. (1980). *Measurement in the Social Sciences*, Cambridge: Cambridge University Press.